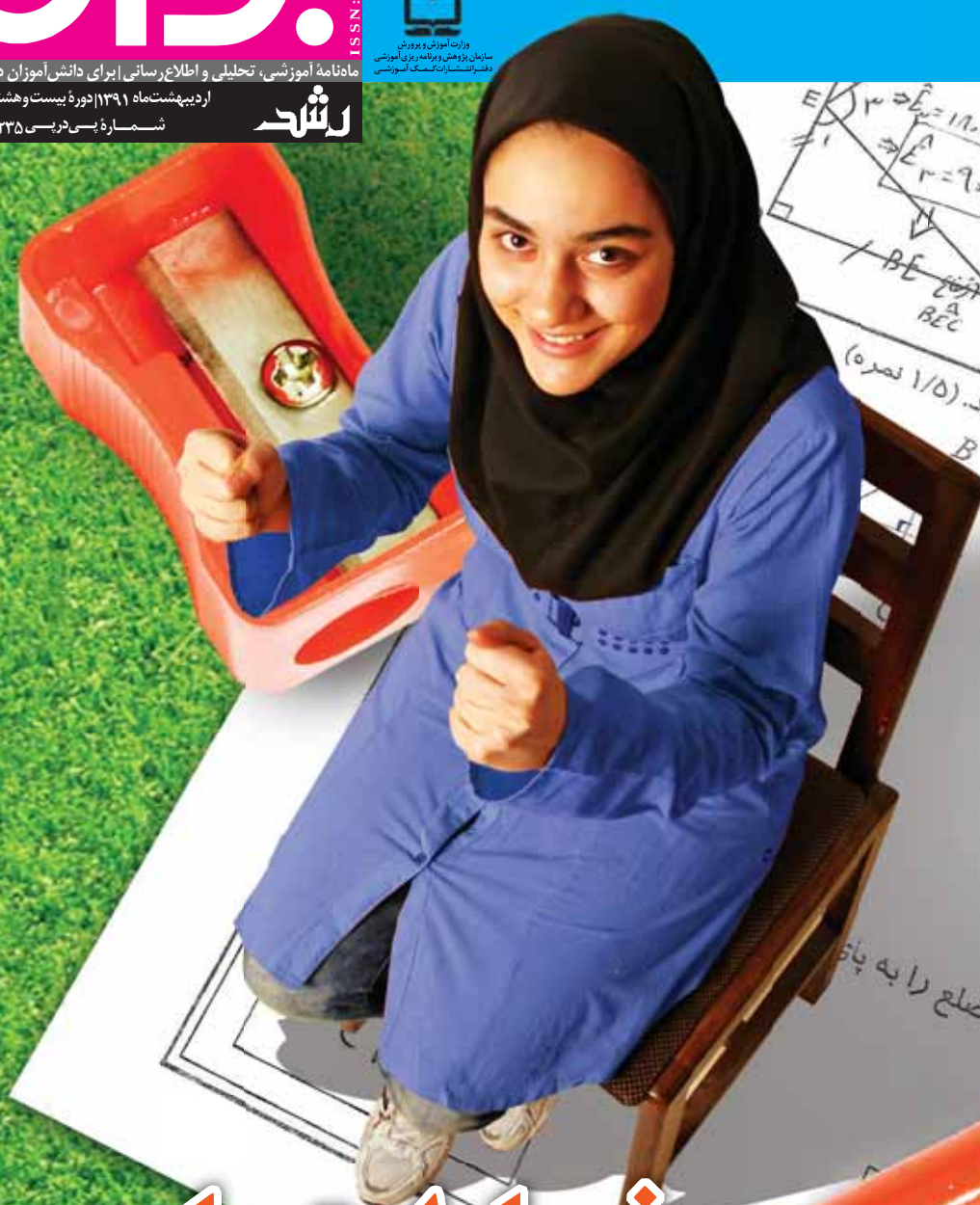




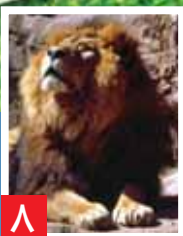
فصل امتحان

تلاش های خنده دار



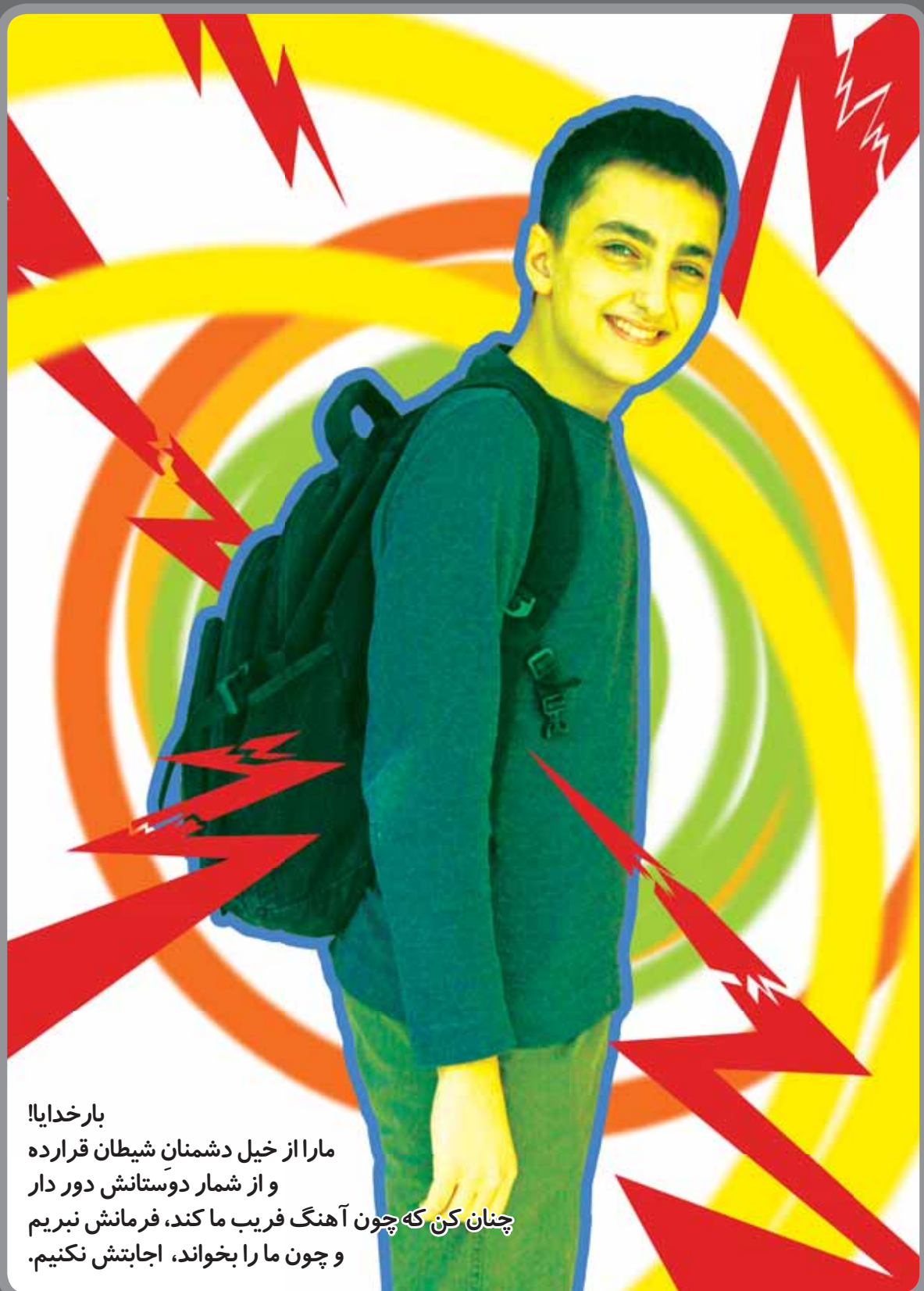
چوگان،
ورزش ایران باستان

۳۳



شکار و
شکارچی

۸



بارخدايا!
مارا از خيل دشمنان شيطان قرارده
و از شمار دوستانش دور دار
چنان كن كه چون آهنگ فريب ما كند، فرمانش نبريم
و چون ما را بخواند، اجابتش نكنيم.

* با الهام از صحيفه سجديه، نيايش هفدهم

بهترین هدیه

استادی هم چون علامه طباطبایی با دیدن شاگردش چنان شادمان می شد که نمی توانسته است شادی خود را مخفی کند. یاد این مصرع از حافظ بزرگ افتادم: «مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد». دوستان جوان من، بهترین هدیه برای هر معلمی شادی و نشاط قلبی برای اوست و هیچ چیز یک معلم را به اندازه داشتن شاگردان خوب، سرخوش نمی کند. مثلاً خود شما اگر دانه‌ای در یک گلدان بکارید و هر روز با عشق و علاقه از آن مراقبت کنید، ولی به جای آن که گیاه شما هر روز بزرگ تر شود، رو به زردی بگذارد، چه احساسی خواهید داشت؟ هر معلمی آرزو دارد تا ثمره کار و تلاشش را ببیند. بهترین هدیه هر دانش آموز برای معلمش، خوب گوش کردن به درس ها و بر آوردن انتظارات اوست. امیدواریم در این روز به یاد ماندنی، شما هم بهترین هدیه را به معلم های خویشتان هدیه بدهید.

محمدعلی قربانی



۴۰ کفش ورزشی

وقتی کسی به جشن تولد دعوت می شود، تهیه هدیه مسئله مهمی است. بیشتر آدم ها وقتی به تهیه هدیه فکر می کنند، مغزشان «هنگ» می کند. بعضی هم دوست دارند به نوعی از طرف سؤال کنند که چه دوست دارد تا برایش بخرند. دوازدهم اردیبهشت ماه، روز گرامیداشت مقام معلم است. بسیاری از بچه ها دوست دارند در این روز هدیه ای برای معلمانشان بخرند. هدیه ای که معلم تا آخر عمر آورنده آن را فراموش نکند. اما همیشه مشکلاتی وجود دارد. بعضی معلم ها هدایای مادی را دوست ندارند، بعضی سلیقه شان باشما جور در نمی آید. بعضی دوست دارند خودشان در مورد وسایلیشان تصمیم بگیرند و یا مسائل دیگر. آیا تاکنون فکر کرده اید، چه طور می توانید بهترین هدیه را به معلم هایتان بدهید؟ در جایی خواندم از قول علامه طباطبایی (ره) در مورد شهید مطهری چنین آمده بود: «یک هوش فراوانی هم داشت و هر چه می گفتیم هدر نمی رفت، مطمئن بودم که هدر نمی رود، این عبارت، عبارت خوبی نیست، بنده وقتی که ایشان به درس می آمدند حالت رقص پیدا می کردم از شوق و شغف. به جهت این که انسان می داند هر چه بگوید هدر نمی رود و محفوظ است.»

۴

خبرنگار شوید!

آیا تا حالا به سر تان زده است خبرنگار شوید؟ قلم و کاغذ دستتان بگیرید و بروید مصاحبه؟ بعد هم خبرنگار را بگذارید نوی یک خبرگزاری معتبر، اسمتان هم بیاید زیر خبر و در سرتاسر ایران مردم خبر شما را بخوانند؟



مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: محمدعلی قربانی
شورای کارشناسی: علیرضا متولی، حسین امینی پویا، ناصر نادری، حبیب یوسف زاده
مدیر داخلی: مریم سعیدخواه
ویراستار: بهروز راستانی
طراح گرافیک: ایمان اوجیان
عکس جلد: اعظم لاریجانی
شمارگان: ۱۵۵۰۰ نسخه
چاپ: شرکت افست (سهامی عام)
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴
تلفن: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - فاکس: ۸۸۸۴۹۰۹۶
شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲
نشانی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی ۷۷۳۳۶۵۵-۶ تلفن: ۱۶۵۹۵/۱۱۱



۳۲ چوگان	۱۸ تلاش های خنده دار	۲ بالاتر از بیست
۳۴ کمال کجاست؟	۲۰ قاصدک های جوان	۳ آگه نامردی بیا تو!
۳۶ لذت خانه به دوشی!	۲۲ کاغذ و رویاها	۶ فصل امتحان
۳۸ وقتی خرج از کیسه خلیفه نیست	۲۴ آرزو کافی نیست	۸ شکار و شکارچی
۴۲ قمر در عقرب	۲۶ العربی فی السفر	۱۰ گردان سلامت
۴۴ قشم	۲۷ Haleem Baademjan	۱۲ مثل الماس
۴۶ تنبل ها نخوانند	۲۸ ۱۰۵۴۶ مدرسه	۱۴ بی آبان
۴۸ کتابخانه جوان	۳۰ فکر بیخ زده	۱۶ تو را به نامی خوانم

بالا تر از بیست

■ ملیحه ظریف شاهسون نژاد ■

در سال ۱۳۳۱، دانشکده الهیات دانشگاه تهران تصمیم گرفت تعدادی مدرس از میان طلبه‌ها و روحانیون به صورت حق التدریس به کار بگیرد. امتحانات هشت روز طول کشید و سؤال‌ها بسیار سخت بودند. اما در میان ورقه‌های ۳۴۰ نفر داوطلب، تنها ورقه یک نفر بود که استادان را سخت به حیرت انداخت و او کسی جز مرتضی مطهری نبود!

سرانجام نوبت امتحان شفاهی و مصاحبه حضوری با پذیرفته‌شدگان رسید. آن روز هر سه استاد برجسته دانشکده در اتاقشان برای ورود مرتضی مطهری لحظه‌شماری می‌کردند. وقتی که او آمد، همه بلند شدند. استاد فلسفه پنهان نکرد و گفت: «آقای مطهری، امتحانات کتبی تو همه ما را شگفت زده کرده است. حالا ما مشتاقیم ببینیم که در بخش شفاهی چه می‌کنی!»

سپس سؤالی کرد و منتظر پاسخ ماند. سؤال از کتاب منظومه ملاهادی سبزواری بود. مرتضی نخست نظر او را شرح داد و بعد، از نگاه ابوعلی سینا به جواب مسئله پرداخت. سپس از دید ملاصدرا اشکالات آنان را بیان کرد. می‌خواست به شرح پاسخ دیگری بپردازد که دید استاد دستش را بالا برد و گفت: «آقای مطهری، دست نگه‌دار! چه کنیم که ما بالاتر از ۲۰ نمره نداریم به تو بدهیم؟ ما همین الان این بیست را به شما تقدیم می‌کنیم.»

برگرفته از کتاب استاد مطهری، محسن مؤمنی، مجموعه چلچراغ، انتشارات مدرسه برهان



اگه نامردی بیا تو!

سیداحمد عرفانی

شهید محمدابراهیم همت

تولد: ۱۲ فروردین ۱۳۳۴

ورود به دانش‌سرای اصفهان: ۱۳۵۲

اعزام به کردستان: خرداد ۱۳۵۹

شهادت: ۱۶ اسفند ۱۳۶۲

بعضی وقت‌ها هم که حاج همت نبود، خانم همت می‌آمد خانه ما. حاج همت هم می‌دانست هر وقت خانمش نیست، باید خانه ما پیدایش کند.

ظهر همه خانم‌ها را دعوت کرده بودم خانه‌مان؛ آش دوغ پخته بودم. این قدر سروصدا راه انداخته بودیم که نه صدای ماشین را که تا دم در خانه آمده بود، شنیدیم، نه صدای پای حاج‌همت را که از پله‌ها بالا رفته بود. راه رفتنش ابهت داشت. از روی صدای پوتین‌هایش هم می‌شد شناختش. حتی وقتی در خانه را هم می‌زدند، فکر کردیم یکی از خودمان است که یک‌دفعه یادش افتاده وقتی تو می‌آیی، باید در بزنند. از همان توی خانه داد زدیم: «اگه نامردی بیا

تو، ولی اگر مردی همان‌جا دم در بمان.»

کسی تو نیامد. رفتم طرف در. در را که

باز کردم، دیدم حاج‌همت است. تکیه

داده بود به دیوار و از خنده غش

کرده بود. من را که دید، گفت: «سلام

خانم عبادیان، با این که جزو نامردها

هستم، ولی تو نمی‌یام. لطفاً به ژیل

بگید بیاد.»

مردم از خجالت. حتی رویم نشد جواب

سلامش را بدهم. آمدم تو و گفتم: «ژیل

بیا برو که حسابی خراب کردم.»

یک کاسه بزرگ هم پر از آش کردم و دادم دستش.



برگرفته از: کتاب نیمه پنهان ماه، جلد ۱۰.
خاطرات قدسیه بهرامی، همسر شهید محمد عبادیان



از سرتاسر ایران ارسال می‌کنند. این دانش‌آموزان کارت خبرنگاری هم دارند و دنبال هر خبری که ارزش مطرح شدن داشته و جذاب باشد، می‌روند. حتی از مدرسه خودشان هم گزارش تهیه می‌کنند و کلی در مدرسه‌هایشان معروف می‌شوند.

شما پانا را دیده‌اید...

این خبرگزاری سال‌هاست که مشغول کار است. باور کنید توی نمایشگاه مطبوعات هم از کنارش رد شده‌اید و نمی‌دانسته‌اید که آن تو واقعا چه خبر است. بعد هی به این خبرنگار و آن خبرنگار زل زده‌اید و دلتان خواسته یک بار هم که شده است، شانس مصاحبه با آدم معروف‌ها را داشته باشید. البته که شدنی است، با این حال شما باید اول چیزهایی یاد بگیرید و این کار برعهده همین خبرگزاری است.

این خبرگزاری استادانی را به سراسر کشور می‌فرستد تا به بچه‌هایی که به خبرنگاری علاقه دارند، راه و رسم کار را یاد بدهند.

چطور معروف شوید؟

فکر نکنید از همین ابتدا شما خبرنگار معروفی می‌شوید. معلوم است که کار شما خیلی باید حرفه‌ای‌تر

خبرنگار شوید!

آلما توکل/عکس: رضا بهرامی

آیا تا حالا به سرتان زده است خبرنگار شوید؟ قلم و کاغذ دستتان بگیرید و بروید مصاحبه؟ بعد هم خبرنگاران را بگذارید توی یک خبرگزاری معتبر، اسمتان هم بیاید زیر خبر و در سرتاسر ایران مردم خبر شما را بخوانند؟ وقتی شما نشسته‌اید و دست روی دست گذاشته‌اید و این چیزها باورتان نمی‌شود، کلی نوجوان هم‌سن شما هستند که خبرنگاری می‌کنند. حالا قبل از این که بقیه این گزارش را بخوانید، اول سری به این وبگاه بزنید: www.pana.ir

این‌جا پانا است

در این است که علاوه بر پرداختن به مسائل دانش‌آموزان - اعم از تعطیلات پنج‌شنبه و جمعه و تحلیل اتفاقاتی درسی، غیردرسی و مشکلات مدارس - بخش‌هایی دارد که تمام اخبار آن را دانش‌آموزان تهیه، تنظیم و

«خبرگزاری پانا» (خبرگزاری کانون دانش‌آموزی)، مثل هر خبرگزاری دیگری، بخش‌های سیاسی، ورزشی، فرهنگی و... هم دارد. اما تفاوت عمده‌اش با بقیه خبرگزاری‌ها

سری به سایت بزنید و نگاهی به لینک‌های آن بیندازید، می‌بینید چه خبر است. سازمان دانش‌آموزی و مجلس دانش‌آموزی لینک‌های ثابت این خبرگزاری هستند. هر اتفاق، مسابقه و جشنواره‌ای رخ دهد، حتماً خبر آن در پانا وجود دارد. حالا شما دیگر از یک خبرگزاری چه می‌خواهید؟

پانا با تنبل‌ها هم مهربان است

ببایید گمان کنیم شما به کار خبری علاقه‌مند هستید، اما از آن دست «بچه تنبل»‌ها هستید که از مدرسه هم متنفرند و عمراً بخواهید از مدرسه‌تان خبر تهیه کنید. اما حداقل یک کلیک کوچک که می‌کنید. لینک «مدرسه خبرنگاری پانا» را باز می‌کنید و می‌بینید آن تو پر از جزوه آموزشی، خبرنگاری، گزارش‌نویسی و عکاسی است.

کلی هم کتاب به شما معرفی کرده‌اند تا اگر روزی تنبلی امان داد و خواستید به علاقه‌هایتان بپردازید، کم نیابید. همه این‌ها با یک کلیک مجانی امکان‌پذیر است! این هم شماره پانا: ۵-۲۲۲۶۴۸۹۳-۲۱-۰

بخوانیم» نیستند. از شیر مرغ تا جان آدمیزاد در این خبرها پیدا می‌شود:

- یک معلم جن زده پیدا شد!
- دانش‌آموزان دختر سقزی، در مرحله استانی مسابقات شطرنج افتخار آفریدند!
- برگزاری مراسم باشکوه روز معلم در یکی از مدارس شیراز.
- عدم برگزاری مسابقات بیس‌بال و جودو مدارس جهان.

در بخش آموزش و پرورش هم خبرهایی در سطح وزارتخانه و قوانین جدید و نشست‌های مهم کار می‌شود. خانم غفورمحسینی می‌گوید: «بعضی وقت‌ها در روز تا ۴۰۰ خبر هم کار می‌کنیم!»
● یعنی این همه خبر می‌رسد؟
بله.

از یک خبرگزاری چه می‌خواهید؟

«دبیر قبلی بخش سیاسی پانا از بین همین دانش‌آموزان عضو انتخاب شده است.» این را همه می‌دانند. خیلی از اعضای قبلی هم که حالا بزرگ شده‌اند، در سراسر ایران به خبرگزاری‌های مهم دیگر پیوسته‌اند. اگر

از این حرف‌ها باشد. مثل هر خبرنگار دیگری باید چندین و چند سال کار کنید و این چندین و چند سال کار کردن می‌تواند از همین الان شروع شود.

خانم شیدا غفورمحسینی، مسئول بخش آموزش پانا است.

او می‌گوید: «بچه‌ها کارهایشان را برای ما می‌فرستند. ما باید کارهای آن‌ها را از لحاظ خبری ویرایش کنیم.»

● یعنی چه؟

آن‌ها در تنظیم خبر هنوز مشکل دارند.

● یعنی ممکن است خبر آن‌ها را رد کنید؟

ما ۹۰ درصد خبرها را روی سایت می‌گذاریم. ۱۰ درصد بقیه مشکل دارند که ما با ذکر مشکل آن‌ها را برای بچه‌ها برمی‌گردانیم. اگر تصحیحش کردند، خبر کار می‌شود.

● راستی چه‌طور خبرنگار جذب می‌کنید؟

می‌گوییم!

پاما چیست؟

«پاما» (پایگاه اطلاع‌رسانی مدارس ایران) خبر می‌پذیرد. پاما بخشی از خبرگزاری پاناست؛ همان‌جا که دانش‌آموزهای سوم راهنمایی تا پیش‌دانشگاهی می‌توانند برایش اخبار بفرستند. شما اول باید برگه عضویت را پر کنید و به «مدرسه خبرنگاری پانا» بپیوندید. بعد هر جای ایران که باشید رابط‌های پانا که در تمام استان‌ها مستقر هستند، برای شما کلاس‌های آموزشی ترتیب می‌دهند.

این کلاس‌ها در سطوح مقدماتی - تکمیلی و پیشرفته هستند. وقتی سطح تکمیلی را به پایان بردید، می‌توانید اخبار مدرسه خود را به پاما بفرستید. اما اگر سطح پیشرفته را هم بگذرانید، در هر حوزه‌ای می‌توانید خبر تهیه کنید. آن وقت خبرتان می‌رود در صفحه‌های اصلی سیاسی، فرهنگی و...

پانا چه چیزهایی دارد؟

خبرگزاری پانا خبرهای زیادی دارد: اخبار استان‌ها؛ ورزش دانش‌آموزی؛ سرویس ویژه ۱۰ هزار مدرسه قرآنی؛ بخش آموزش و پرورش. خبرها هم آبکی و درباره «چگونه درس



Puplis Association NEWS Agency

PANA

فصل امتحان

حبیب یوسف زاده

عمه نجیبه

سلام، حبیب آقا قطارچی. قبل از هر چیز باید مزدگانی بدهی، چون همان طور که خواسته بودی، نسترن با چرب زبانی خارق العاده اش توانست آن اتوی ذغالی را که موقع خانه تکانی به سمساری داده بودیم، پس بگیرد. حالا این نشانه زنگ زده فرهنگ و تمدن خاندان جناب عالی به آغوش خانواده بازگشته است و داریم در آبار تمان ۶۰ متری مان دنبال جای مناسبی برای این دکور عتیقه می گردیم. بالای یخچال، روی کابینت، حتی روی میز تلویزیون را امتحان کرده ایم، اما به جایی نرسیده ایم. تلاش مذبوحانه فاطمه و نسترن هنوز ادامه دارد.

با نزدیک شدن زمان امتحانات، بچه ها بدجوری توی لاک خودشان رفته اند. همین که از مدرسه می رسند، مثل کولی ها، کتاب ها را دور تادور خودشان بساط می کنند و مشغول خواندن می شوند. دیروز عمه نجیبه آمده بود. آن قدر بلند بلند حرف می زد که هر دو از درس خواندن افتادند. مخصوصا نسترن خیلی اخم کرده بود. وقتی نجیبه خانم داشت درباره کیفیت دندان های مصنوعی اش حرف می زد، نسترن یک نمکدان برداشت و دور از چشم همه رفت سراغ جاکفشی. به بهانه آوردن جای بلند شدم ببینم چه کار می کند. دیدم کفش های عمه را مثل خیار توی دستش گرفته و توی آن ها نمک می پاشد!

نفسم توی سینه حبس شده بود. پرسیدم: «چه کار می کنی؟!» گفت: «از بابا بزرگ شنیده ام اگر توی کفش مهمان ناخوانده

نمک بریزی، زودتر تشریف می برد.»

گفتم: «خجالت بکش، خویه زیاد عمه نداری!»

گفت: «عمه را خیلی دوست دارم، اما به وقتش!»

البته نمک تأثیری نداشت و عمه خانم تا موقع شام و بعد از آن تا پاسی از شب درباره بداخلاقی های مادر شوهر خدایا مرزش داستان سرایی می کرد. وقتی رفت، نسترن حسایی بغض کرده بود. می گفت: «می خواهم جلوی همه سؤال های امتحانی به جای جواب، بنویسم عمه نجیبه!»

راستی، دیروز آقا بزرگ تماس گرفته بود. می گفت هر وقت امتحان ها تمام شد، بگو بیایم دنبالتان. از بارتنگی امسال خیلی راضی بود. خدا را شکر باغ سیبش حسابی بار داده. خلاصه، اگر یک وقت آمدی و دیدی نیستیم، بدان که روی شاخه های درخت سیب به خوردن میوه ممنوعه مشغولیم! وقت کردی تو هم به بهشت آقا بزرگ سری بزنی. به قول خودش آفتاب لب بام است. همیشه از دیدنت خیلی کیف می کند. راستش از این که بابای خوبت هنوز سالم و سرزنده است، بهت حسودی ام می شود. مواظب خودت باش.

نمک بی خاصیت

قربانت بروم بابای خوبم!
الهی فدایت بشوم!
خاک پای شما بودن برای من بزرگ ترین افتخار دنیاست...
تمام واژه‌های فرهنگ لغت را می‌گردم تا احساس خودم
را نسبت به شما بیان کنم. باید ببخشید که بیشتر از این
نمی‌توانم چاپلوسی کنم!
راستش از ماچرای عمه نجیبه حسابی شرمندهام.
نمی‌دانم چرا آن روز استرس امتحان بر جانم نشسته
بود. برای همین به ذهنم رسید: «مسیر خانه‌مان را از
حافظه کفش‌هایش پاک کنم!» خوشتان آمد از این جمله
قلنبه من؟ چندین جلد کتاب شعر را زیر و رو کرده‌ام تا
بلکه بتوانم تعدادی جمله عشق‌لانه جور کنم و دل بابای
نازنینم را به‌دست بیاورم.
بیا باید از تقصیر این فرزند خطاکار خود بگذرید. البته
قصد دارم وقتی به روستا رفتیم، علت بی‌اثر بودن
نمک‌های نسل جدید را از بابابزرگ بی‌رسم. با این نمک‌ها
چینی هستند یا آدم‌ها نسبت به نمک مقاوم شده‌اند.
وگرنه چرا نباید بعد از ریختن یک نمکدان کامل در
کفش‌های عمه نجیبه، آب از آب تکان نخورد؟!
راستی، دیروز رفتم از استخر «میدان بهاران» برنامه
تابستانی‌شان را گرفتم. روزهای فرد برای بانوان کلاس
آموزش شنا گذاشته‌اند. اگر اجازه بدهید، امسال من و
فاطمه ثبت‌نام کنیم. این طوری هر وقت سوار کشتی
تایتانیک بشویم، خیالمان راحت است. تازه، به نفع شما و
مامان هم هست. موقع برخورد با کوه یخ من شما را نجات
می‌دهم و فاطمه مامان را. چند بار با زبان بی‌زبانی موضوع
را سر سفره پیش کشیده‌ام، مامان هر بار چشم‌غره رفته
است. می‌گوید: «اول اجازه بابا، دومی تأمین بودجه!»
نمی‌دانم با این همه یارانه‌ای که هر ماه به جیب می‌زنیم،
چرا باید نگران چیزهای پیش‌با افتاده‌ای مثل هزینه
استخر باشیم؟!
با این وضع به نظرم، هزینه استخر دست شما را می‌بوسد.
چشم به راه بابای خوبم هستم و برایش دعا می‌کنم.



ارث پدری

نکند. این‌ها را می‌گویم تا بفهمی که نبوغ و خلاقیت خودت
را از چه کسی به ارث برده‌ای! در ضمن نمی‌خواستم پیش
تو کم بیاورم، اما یادت باشد دیگر اجازه نداری از این اداها
در بیاوری! در مورد کلاس شنا هم باید کمی فکر کنم.
می‌خواهم ببینم هزینه کلاس شنا بیشتر است یا قیمت یک
جلیقه نجات. اگر جلیقه به صرفه بود، شرمندۀ روی ماهت
خواهم شد! اصلاً تو همین جوری هم زیرآبی می‌روی، وای
به وقتی که شنا هم یاد بگیری! خب، بغض نکن. با کلاس شنا
موافقم. فقط باید قول بدهی مامان لیلا را هم راضی کنی با
شما بیاید و از فاطمه هم خوب مراقبت کنی. یادت باشد
تا وقتی مثل قورباغه نشده‌اید، نباید در استخر از جلوی
چشم استاد دور شوید. اگر آقا بزرگ آمد و به روستا رفتید،
سعی می‌کنم من هم یک هفته مرخصی بگیرم و خودم را به
مراسم سیب‌خوری برسانم.

دل‌م برایتان تنگ شده
به امید دیدار

سلام به همسر مهربان و شیطونک‌های شیرین‌زبانم.
نمی‌دانم از ایده نمک‌پاش نسترن ناراحت باشم یا
خوش‌حال. دخترم، عمه نجیبه که خبر نداشت جناب‌عالی
امتحان دارید. حتماً پیش خودش فکر کرده به خانواده
برادرش سری بزند و آن‌ها را از تنهایی در بیاورد. ضمناً
خودش هم بعد از فوت شوهرش خیلی تنها شده و احتیاج
به هم صحبت دارد. پیشنهاد می‌کنم سرتان که خلوت
شد حتماً به او سر بزنید و خاطرات شنیدنی‌اش را گوش
کنید. حرف‌های او برای تو که به نویسندگی علاقه داری،
مثل کیمیاست؛ قدرش را بدان. البته کاربرد نمک در روابط
اجتماعی، میراث گران‌بهای است که اگر کمی همت کنی
می‌توانی آن را به اسم خودت ثبت کنی. حتی می‌توانی
نوعی چسب نمک اختراع کنی تا در صورت لزوم نمک را
به زیر کفش بچسبانی و مجبور نباشی آن را داخل کفش‌ها
بریزی. البته یک راه ابتکاری هم این است که آن همه نمک
را در غذای مهمان بریزی تا برود و پشت سرش را هم نگاه

شکار و شکارچی

آشنایی با پستان داران ایران

محمد کرام الدینی

ایران مانند چهارراهی است که مناطق متفاوت هند، آفریقا، اروپا و آسیای مرکزی را به هم متصل می‌کند. به همین علت، هم پستان‌داران اروپایی و سردسیری را می‌توان در ایران یافت و هم جانوران هندی، آفریقایی و مناطق گرمسیری را. مثلاً دو نوع خرس در ایران یافت می‌شوند: خرس قهوه‌ای اروپایی و خرس سیاه آسیایی.

شیر ایرانی



باهوش‌ترین‌ها

پستان‌داران را باهوش‌ترین موجودات زنده کره زمین می‌دانند. چون اندازه مغز آن‌ها نسبت به اندازه بدن بزرگ است و سطح مغز آن‌ها چین‌خوردگی‌های فراوان دارد. رفتارهای پستان‌داران با توجه به نوع زندگی، به غذایی که می‌خورند و جایی که در آن زندگی می‌کنند، بسیار متنوع است.

تک‌زی یا گروه‌زی

برخی پستان‌داران مانند سم‌داران، دلفین‌ها و جوندگان به‌صورت گروهی و اجتماعی زندگی می‌کنند، اما برخی دیگر مانند پلنگ، روباه و سمور به تنهایی زندگی می‌کنند.

قلمروداری

برخی پستان‌داران در منطقه‌ای که زندگی می‌کنند، برای خود قلمرو تعیین می‌کنند و از ورود جانوران هم‌گونه خود به آن قلمرو خود

پستان‌داران در خطر

از پستان‌داران ایران، شیر ایرانی دیگر در ایران یافت نمی‌شود و ببر مازندران نیز سال‌هاست منقرض شده است. یوزپلنگ آسیایی و نیز گورخر ایرانی که فقط در ایران یافت می‌شوند، در معرض خطر انقراض‌اند.

حرکت پستان‌داران

پستان‌داران را از نظر شکل پاها و چگونگی حرکت به سه گروه تقسیم می‌کنند:

- پستان‌داران کف‌رو که روی کف پاها راه می‌روند؛ مانند خرس.
- پستان‌داران پنجه‌رو که روی پنجه‌های دست‌ها و پاها راه می‌روند؛ مانند گربه‌سانان و سگ‌سانان.
- پستان‌داران ناخن‌رو یا سم‌رو که روی ناخن‌های دست‌ها و پاها راه می‌روند؛ مانند گورخر، آهو و گوزن.



آهوی ایرانی





گوزن زرد ایرانی

تعقیب و گریز

یکی از جالب‌ترین رفتارهای پستان‌داران، رفتارهای فرار از شکارچی یا دویدن به دنبال شکار است:

- بزهای وحشی صخره‌نوردان ماهری هستند. هیچ جانوری نمی‌تواند آن‌ها را روی صخره‌ها تعقیب کند و بگیرد.
- بدن «تشی»^۱ پر از خارهای نوک‌تیز است. اگر جانوری آن را تعقیب کند، ابتدا فرار می‌کند، ولی ناگهان می‌ایستد تا جانور تعقیب‌کننده روی خارها بیفتد و زخمی شود.
- آهو هنگام فرار مسیر مشخص و مستقیمی را در نظر می‌گیرد. مطابق آن شروع به دویدن می‌کند و با مشاهده انسان یا خودرو مسیر خود را تغییر نمی‌دهد.
- پلنگ می‌تواند در تعقیب شکار با سرعت بیش از ۶۰ کیلومتر در ساعت بدود. هم‌چنین می‌تواند شش متر به صورت افقی و سه متر به طرف بالا بپرد.

جلوگیری می‌کنند. این جانوران با علائمی مانند بوی ادرار، یا ترشح موادی از غده‌هایی که در بدن دارند، مرزهای قلمرو را مشخص می‌کنند.

گرگ‌های هندوانه‌خور

برخی از پستان‌داران فقط از غذاهای خاصی تغذیه می‌کنند. مثلاً خفاش‌های حشره‌خوار فقط حشرات را می‌خورند، اما برخی دیگر از هر نوع غذا که در دست‌رسشان باشد، تغذیه می‌کنند. مثلاً گرگ و روباه گاه به کشتزارهای هندوانه حمله می‌کنند.

جمع خانوادگی

گرگ‌ها در گروه‌های خانوادگی زندگی می‌کنند. در هر گروه یک گرگ نر و ماده همراه با بچه‌های سال‌های قبل خود زندگی می‌کنند. گرگ نر که پدر خانواده است و «آلفا» نامیده می‌شود، رهبری گروه را در دست دارد. گروه گرگ‌ها ممکن است از هم بپاشد. افزایش جمعیت و دعوای درون گروه باعث از بین رفتن گروه می‌شود.

گرگ ایرانی



خرس قهوه‌ای ایرانی

گردان سلامت

معرفی رشته بهیاری

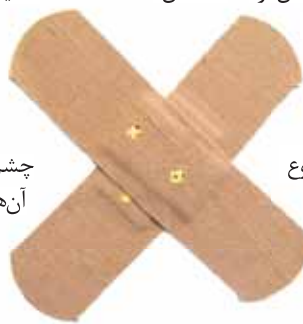


تهمینة حدادی / عکاس: اعظم لاریجانی

آدم‌هایی هستند که شبیه ما زندگی نمی‌کنند. آن‌ها نه پول زیادی دارند، نه خانواده‌ای متفاوت، نه امکانات بسیار. با این حال زندگی‌شان متفاوت است. صبح‌ها و شب‌های آن‌ها شبیه صبح‌ها و شب‌های ما نیست. تصمیمات آن‌ها هم شبیه تصمیمات ما نیست. آن‌ها هدف‌های بلند بالایی داشته و دارند و ممکن است در اتوبوس کنار دست ما نشسته باشند. بی‌آن‌که ما بدانیم آن‌ها در عین شباهت با ما، آدم‌های متفاوتی هستند؛ خیلی متفاوت.

متفاوت‌های این شماره: امین برادری، سعید ثمربخش، مهران افکاری، و محسن دهقانی.

امروز به یک مدرسه شبانه‌روزی آمده‌ایم؛ از همان مدرسه‌ها که توی فیلم‌ها می‌بینید! از همان‌ها که خوابگاهشان به مدرسه چسبیده است. از همان‌ها که ساعت خواب و بیداری دارند. از همان‌ها که در طول سال فقط می‌توانی ۱۵ روز مرخصی بگیری تا بروی خانواده‌ات را ببینی. از همان‌ها که... امین، سعید، مهران و محسن از همان اول بسم‌الله که در رشته بهیاری ثبت‌نام کرده‌اند، استخدام رسمی شده‌اند. یعنی آن‌ها با گرفتن دیپلم رسماً کار خودشان را شروع می‌کنند، ضمن این‌که از سربازی هم معاف‌اند. چون همراه با دیپلم به آن‌ها درجهٔ گروهیان دومی ارتش هم داده می‌شود. اما خُب در عوض این دو مزیت، کلی باید سختی بکشند.



هنرستان بهیاری شوخی‌بردار نیست. تو باید ساعت ۵ صبح از خواب بیدار شوی. و ۹ شب خاموشی است. یک ساعت مطالعهٔ اجباری در روز داری. هم اتفاقی‌هایت را خودت انتخاب نمی‌کنی. پنج‌شنبه‌ها هم آموزش نظامی می‌بینی. حالا خودت انتخاب کن.

امین از بچگی توی فیلم‌ها می‌دکترها و پرستارها را می‌دید و خودش می‌آمده شبیه آن‌ها باشد. بعدها فهمیده که می‌تواند از هنرستان شروع کند. سعید می‌گوید: «برایم مهم بوده که در رشتهٔ خدماتی کار کنم»

اما قضیهٔ مهران و محسن فرق می‌کند. چند تا از فامیل‌هایشان قبلاً در همین هنرستان‌ها درس خوانده‌اند و این رشته را به آن‌ها توصیه کرده‌اند. آن‌ها هم آمده‌اند این‌جا و چسبیده‌اند به درس. می‌گویند بوده‌اند کسانی که دو سه ماه به این رشته آمده‌اند و بعد انصراف داده‌اند. نه از درس تغذیه و رژیم غذایی خوششان می‌آمده، نه از مراقبت‌های بهیاری، و نه می‌توانسته‌اند از پس دروس بالینی مربوط به دستگاه عصبی و تنفسی، و چشم و گوش و حلق و بینی بربایند. آن‌ها حتی از درس «اخلاق و مقررات بهیاری» هم خوششان نمی‌آمده.

● اخلاق بهیاری؟
- بله، یعنی شیوهٔ درست برخورد بهیار با بیمارانش؛ اعم از پیر، جوان، کوچک و بزرگ.

مدرسهٔ بهیاری هم دخترانه دارد و هم پسرانه. تمام امتحان‌های آن‌ها هم در کل کشور هماهنگ است. در مدرسهٔ بهیاری تا چشم کار می‌کند، «مولای» وجود دارد؛ از چشم و دندان بگیر تا دست‌های زخمی! از نیمهٔ سال دوم هنرستان هم یک هفته در میان سرکار هستی.

سرکار کجاست؟ معلوم است، بیمارستان. باید بروی پایه‌پای دکترها و پرستارها کار کنی.



وسط‌های سال سوم هنرستان هم می‌فرستندت توی اتاق عمل. حالا اگر از خون می‌ترسید، بقیهٔ این مطلب را نخوانید!

● تا حالا چه چیزهایی یاد گرفته‌اید؟
سعید: برداشتن بخیه، پانسمان، برداشتن پانسمان، رسیدگی به انواع پارگی و سوختگی، تزریقات، و...

● اصلاً بهیاری یعنی چه؟
امین: به نیروی کمکی پرستاران و پزشکان بهیار می‌گویند.

● جالب‌ترین چیزی که یاد گرفته‌اید چه بوده؟
سعید و محسن: تزریقات.

مهران: هر کار عملی توی بیمارستان جالب است!

● اصلاً بگویند ببینم، شما از این‌که صبح تا شب با باند و گاز و این‌طور چیزها طرف هستید، چه حسی دارید؟
محسن: درس‌های ما سه بخش دارند: تئوری، عملی و بالینی.

هم با کارمان هم خوانی دارد.
● پس حالا بگویید که عاشق کدام ابزار کاری تان هستید؟

محسن: گوشی.

امین: گوشی.

سعید: گوشی و دستگاه فشارخون.

مهران: سرنگ.

و سؤال آخر: «آینده شما چه شکلی است؟»

امین: هر چهار تایی می خواهیم برویم دانشگاه. بنابر رتبه می توانیم ادامه تحصیل بدهیم؛ از پرستاری بگیر تا پزشکی...

● واقعا می توانید تا پزشکی هم ادامه بدهید؟

امین: معلوم است. خیلی ها که از این جا رفته اند، بعدا دندان پزشکی و جراح هم شده اند.

بهیاری رشته راحتی نیست.

شغل راحتی هم



نیست. اما بهیارها مهربان ترین افراد همه بیمارستان ها هستند. البته پزشک ها و پرستارها هم مهربان اند، اما بهیارها همان هایی هستند که مدام بالای سر تو هستند و تو از آن ها پتوی اضافه می خواهی و به آن ها می گویی تو را به خدا همین الان بفرم را چک کن. پرستارها می دانند که بهیارها همه کارهایی را که آن ها بلدند را می دانند و بارها تجربه کرده اند. بهیاری رشته راحتی نیست.

بهیارها عاشق اند؛ همان هایی هستند که اگر نباشند، در تنهاییات دق می کنی! آیا تو هم عاشقی؟

اجباری از ساعت ۹ تا ۱۰ شب، و خاموشی.

● گفتید در آموزش نظامی، به شما چه چیزهایی آموزش می دهند؟

مهران: کار با اسلحه، رژه و...

● بهیاری چه ربطی به آموزش نظامی دارد؟

محسن: بهیارها کسانی هستند که در جنگ ها هم شرکت می کنند، پس باید یک سلسله امور نظامی را هم بلد باشند.

● چه قدر دلتان تنگ می شود؟

خیلی

● آن ها هم می آیند دیدن تان؟

سعید: بله. کنار هنرستان یک مهمان سرا هست. آن ها می توانند یک شب آن جا اقامت کنند و ما شب را با آن ها بگذرانیم.

● امیدوارم حداقل عیدها در خانه باشید.

همه با خوش حالی: «بعله!»

● خُب، خدا را شکر!

بهیاری رشته راحتی نیست. این که تو مجبور باشی با انواع و اقسام بیماری ها سروکله بزنی، تنفس مصنوعی بدهی و صورت های سوخته را نگاه کنی، فقط به عشق نیاز دارد. حالا

فکر کن ۱۶ یا ۱۷ ساله باشی و این کارها را بکنی! مهران می گوید: «اول که رفتیم بیمارستان، گیج بودیم. احساس غریبی می کردیم. اما آرام آرام راه افتادیم، آن جا بنا به درس هایی که می خوانیم، هربار در یک بخش کار می کنیم. این که تو چیزی را بشنوی، تا این که آن را ببینی، زمین تا آسمان فرق دارد.»

● هیچ وقت شده از انتخاب این رشته پشیمان شوید؟

نه.

● چرا؟

ما برای سختی هایی که با آن ها روبه رو می شویم، آموزش می بینیم و خُب روحیه مان



بالینی همان رفتن به بیمارستان و مواجهه با مصدوم واقعی است. آن موقع با این چیزها طرفیم و خُب جزو شغل ماست.

● سخت است، نه؟

امین: نه... اوایل سخت بود. آدم ها به سختی ها عادت می کنند.

در مدرسه بهیاری حق آوردن تلفن همراه به سرکلاس را نداری. تو باید به مافوق های خودت سلام نظامی بدهی و یادت نرود که همه مردم از تو توقع احترام، نظم و اخلاق دارند. به خاطر همین هم از روز اولی که وارد این مدرسه می شوی، همه این چیزها را به تو یاد می دهند.

● یک روز از زندگی شما چه شکلی است؟

امین: نمازجماعت صبح، صبحانه، آماده شدن برای رفتن به مدرسه یا بیمارستان، نمازظهر، نهار، بازگشت به خوابگاه، خواندن درس ها، شرکت در آموزش های نظامی بعدازظهرها، شرکت در بازی فوتبال یا استفاده از امکانات استخر و بدن سازی، بازگشت به خوابگاه، شام، یک ساعت مطالعه



مثل الماسی

قافیه در شعر

محمد کاظم مزیانی

قافیه‌ها شخصیت دارند
درست مثل ما آدم‌ها
بعضی از آن‌ها دم‌دستی‌اند
و بعضی‌ها بسیار گوشه‌گیر و تنها

بهترین قافیه‌ها
همیشه برای شاعر کرشمه می‌آیند
و دیر می‌کنند
و با آمدنشان
واقعاً آدم را غافل‌گیر می‌کنند

اگر حرف تازه‌ای برای گفتن داشته باشی
نه قصد قافیه‌پردازی
می‌توانی از معمولی‌ترین کلمات
بهترین قافیه‌ها را بسازی

اگر می‌خواهی شعر بگویی
بگذار قافیه خودش اتفاق بیفتد
وگرنه مجبوری هر چیزی را قافیه بکنی
آن وقت باید مثل من
قافیه خودت را «کافیه» بکنی!

قافیه نشانه‌ای است از یک اتفاق
مثل رد پای آهو بر برف
قافیه یعنی سکوتی بامعنا
در فاصله بین دو حرف

قافیه شبیه دکمه‌هایی است زیبا
بر روی یک لباس
مثل سکوت آهنگین معشوق
بعد از به زبان آوردن جمله‌ای با
احساس

قافیه زیبا و مناسب
نفس خواننده را بند می‌آورد
و مثل خبری ناگهانی
حیرت و یا لبخند می‌آورد

پیداکردنی نیستند
کشف‌شدنی‌اند
قافیه‌های قشنگ
مثل کشف الماس
در معادن ذغال‌سنگ



**نمونه‌ای از یگانگی و هماهنگی
نمونه‌ای از قافیه غافل‌گیرکننده**

خوش خط و تمیز و شیک عاشق شده است
افتاده به جیک و جیک، عاشق شده است
یک قلب کشیده و تیری در آن
خودکار سیاه بیک عاشق شده است

دیدم که دهان او پر از مورچه است
سرتاسر جان او پر از مورچه است
مرگ آمده تا مرا از این جا ببرد
حتماً چمدان او پر از مورچه است
(جلیل صفریگی)

**نمونه‌ای از تأثیر نگاه خلاقانه در
طراوت‌بخشی به قافیه:**

هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف
گویی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف
گرچه سپید کرد همه خان و مان ما
یا رب، سیاه باد همه خان و مان برف
دل‌تنگ و بی‌نوا چو بطن در کنار آب
خلقی نشست‌ایم کران تا کران برف
گر قوتم بدی، از پی قرص آفتاب
بر بام چرخ رفتی از نردبان برف
(کمال‌الدین اصفهانی)

بی آبان

نگاهی به بحران بیابان‌زایی

ملیکاقلیچ پور

جهان به‌شمار می‌روند. با وجود تمام مزایای مناطق خشک و بیابانی، اگر این مناطق بیش از اندازه گسترش یابند، زیستن را برای انسان و بسیاری از گونه‌های گیاهی و جانوری دشوار می‌کنند.

بیابان‌زایی

بیابان‌زایی به معنی تخریب زمین‌ها در مناطق خشک، نیمه‌خشک و نیمه‌مرطوب به واسطه عوامل اقلیمی و انسانی است. این تخریب می‌تواند سبب از بین رفتن پوشش گیاهی و پیدایش شرایط بیابانی شود و بر گسترش و قلمرو بیابان‌ها بیفزاید. امروزه انسان‌ها پدیده بیابان‌زایی را بیش از عوامل طبیعی تشدید می‌کنند. از واژه بیابان‌زایی برای بیان

بیابان‌پریرکت

انسان استفاده‌های فراوانی از بیابان می‌کند. وزش بادهای نسبتاً شدید و مداوم و تابش طولانی و شدید خورشید در نواحی گرم و خشک، این امکان را فراهم می‌کند که با تأسیس نیروگاه‌های بادی و خورشیدی، بتوان برق تولید کرد. در نقاط خشک دنیا، ذخایر معدنی فراوان و باارزشی چون نفت، گاز، طلا، آهن، الماس و نمک‌های گوناگون چون نیترات و گچ یافت می‌شود که در دنیای صنعتی امروز کاربرد فراوانی دارند.

خشکی‌های جهان

در جهان ۱۳ بیابان مهم وجود دارد. دشت کویر و دشت لوت ایران، از مهم‌ترین بیابان‌های

نگاهی به تقویم ببندازید. ۱۷ ژوئن یا همان ۲۷ خردادماه چه روزی است؟ امروزه در بسیاری از نقاط جهان مشکلی به نام «بیابان‌زایی» به عنوان یکی از بحران‌های زیست‌محیطی مطرح است. از این‌رو، این روز در تاریخ جهان به نام «روز جهانی بیابان‌زدایی» نام‌گذاری شده و در بسیاری از کشورهای جهان گرمای داشته می‌شود.

محبوب منجمان

تا به حال طلوع زیبا و درخشنده خورشید و ستارگان پرنور و فراوان شب‌های بیابان را دیده‌اید؟ این آسمان استثنایی که خاص بیابان است، به دلیل آلودگی ناچیز و کمبود رطوبت هوا در این مناطق ایجاد می‌شود.





تخریب مناطق غیربیابانی مانند جنگل‌ها و دریاچه‌ها نیز استفاده می‌شود.

انسان و گسترش بیابان

انسان با انجام کارهای متعددی همچون:

- چرای تعداد زیادی دام در مساحت اندکی از مرتع
- عملیات نادرست کشاورزی بدون توجه به قابلیت زمین‌های زیر کشت
- بهره‌برداری غیراصولی از جنگل‌ها و تبدیل جنگل به زمین زراعی
- تبدیل زمین‌های زراعی و مراتع به اراضی مسکونی، صنعتی و جاده‌سازی
- استفاده بی‌رویه از منابع سفره‌های آب‌های زیرزمینی
- برداشت بیش از اندازه و نامناسب از معادن
- آبیاری زمین با آب شور یا دادن کود شیمیایی شور به زمین
- از بین بردن گیاهان با آتش زدن آن‌ها
- دست به بیابان‌زایی زده است.
- افزایش جمعیت به گسترش بیابان‌ها می‌انجامد.

کشاورزی و بیابان‌زایی

با افزایش جمعیت روستاییان مناطق بیابانی و در نتیجه، افزایش کشاورزی در این مناطق، بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی زیاد می‌شود. در نتیجه میزان آب شیرین زیرزمینی کاهش می‌یابد. از طرف دیگر، آب شور عمیق‌تر بالا می‌آید و زمین کشاورزی را پس از سال‌ها به شورزار تبدیل می‌کند. بنابراین، کنترل جمعیت و استفاده از روش‌های مدرن کشاورزی و آبیاری که نیاز به استفاده از آب‌های زیرزمینی را کاهش دهد، مفید است.

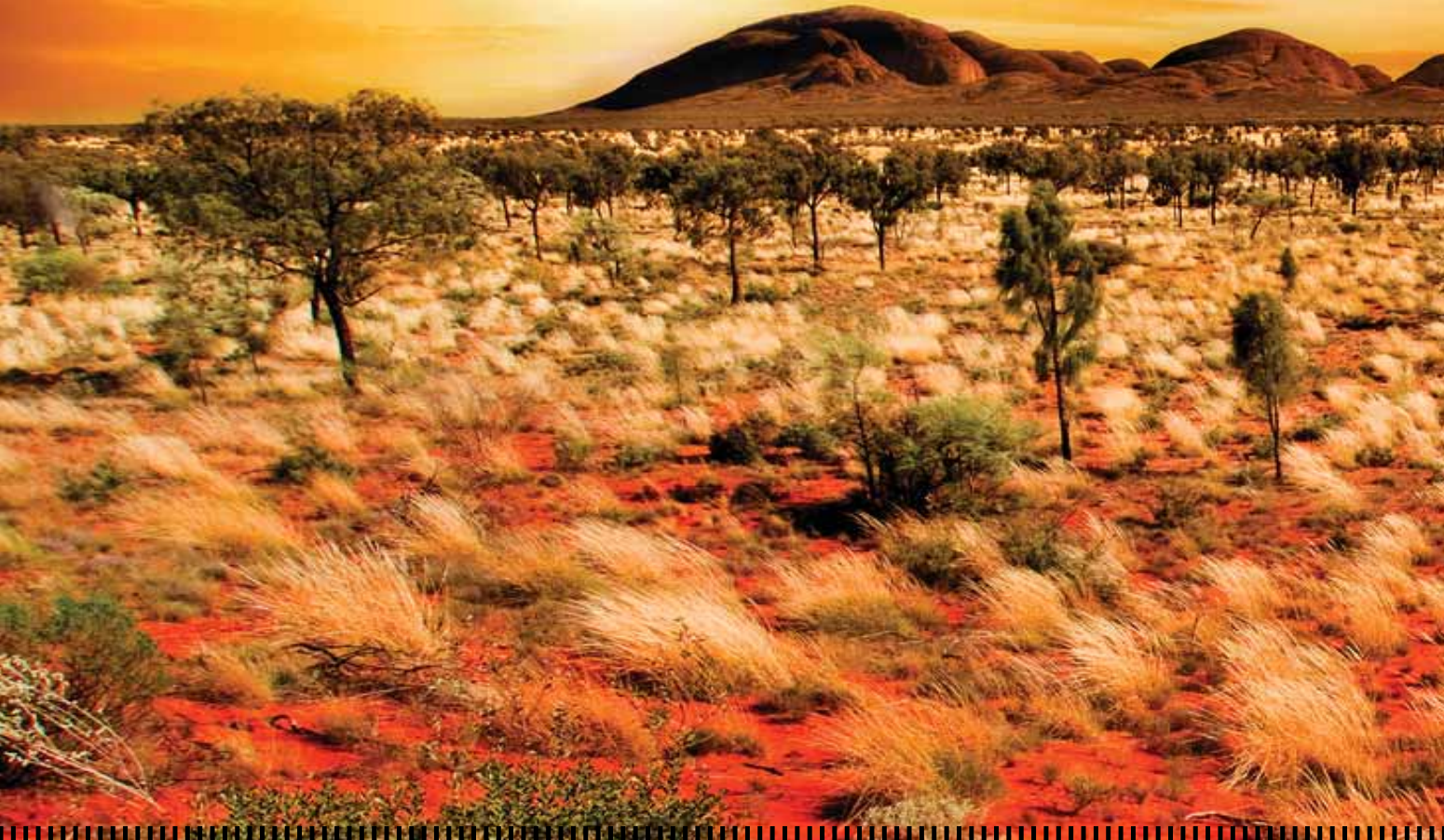
بزرگ‌ترین بیابان‌زایی قرن

دستکاری انسان و ساختن سدهای کوچک و بزرگ سبب شده است تا بزرگ‌ترین بیابان‌زایی قرن در دریاچه ارومیه اتفاق بیفتد؛ تا جایی که احتمال بروز سونامی نمک در این دریاچه وجود دارد. در سال‌های اخیر دریاچه‌ها و

تالاب‌های زیادی با دخالت انسان در معرض خشک شدن قرار گرفته‌اند. حل مشکل بیابان‌زایی، علاوه بر نیاز به نیروهای فنی و متخصصان رشته مهندسی مرتع، بیابان و آبخیزداری از شاخه منابع طبیعی، به تلاش متخصصان علوم اجتماعی نیز نیاز فراوانی دارد.

جنگل‌کاری برای بیابان‌زدایی

یکی از عوامل بیابان‌زایی از بین رفتن گیاهان است که به سست شدن خاک و فرسایش بیش از حد آن در اثر بارندگی و باد منجر می‌شود. بنابراین جنگل‌کاری راهی مؤثر برای بیابان‌زدایی به‌شمار می‌رود.



تورا به چه نامی خوانم

پیامبر و اخلاق

ناصر نادری

حکایت

مردی خطا کرد. به نزد پیامبر اکرم (ص) رفت و به خطایش اعتراف کرد. مرد پرسید: «برای جبران این خطا چه کنم؟» پیامبر فرمود: «یک نفر اسیر یا غلام بخر و آزاد کن.» مرد گفت: «نمی توانم.» پیامبر فرمود: «دو ماه روزه بگیر.» مرد گفت: «نمی توانم.» پیامبر فرمود: «برو و به شصت بینوا، غذا بده.» مرد گفت: «نمی توانم.» پیامبر سکوت کرد. در همان وقت، مرد دیگری آمد و یک سبد پر از خرما به پیامبر هدیه داد. پیامبر فرمود: «این سبد خرما را بردار و در بین مردم بینوا تقسیم کن.» مرد گفت: «ای پیامبر خدا، در این شهر از من بینواتر کسی نیست.» پیامبر خندید و گفت: «باشد. برو و این خرماها را میان زن و فرزندان تقسیم کن!»

پیامبر فرمودند:

- خوشا به حال بنده‌ای که در آمدش پاکیزه است، خوش اخلاق است، نیتی نیکو دارد، افزون مالش را در راه خداوند داده، و سخنی اضافی‌اش را رها کرده است. بدی خود را از مردم باز می‌دارد و با آن‌ها انصاف می‌ورزد.
- خوش خلقی، خوش بختی انسان است و تندخویی، بدبختی.
- بهترین مردمان، کسی است که [هنگام انجام کاری] همه کوشش خود را به کار گیرد.

پیامبر این‌گونه بود

- هنگامی که ابراهیم، فرزند حضرت، چشم از جهان فروبست، ایشان ادر وقت تدفین [شکافی در قبرش دید. آن را با دستش پوشاند و فرمود: «اگر یکی از شما کاری انجام می‌دهد، آن را محکم و استوار انجام دهد.»

حکایت

کاسه خالی شیر

انس با چشمان منتظر به در چوبی خانه نگاه کرد. آفتاب داغ، دستان سوزانش را از سر مدینه برمی داشت و سایه سیاه شب، روی آن می نشست. یکی از روزهای گرم «ماه رمضان» بود. خورشید پشت کوه های غربی فرو رفت و صدای اذان بلال حبشی در کوچه ها پیچید.

انس سال ها در خانه پیامبر خدا خدمتکار بود. او می دانست که پیامبر هر روز پس از اقامه نماز جماعت برای افطار کردن به خانه می آید. آن شب هم او نماز را در خانه خواند و منتظر پیامبر ماند. هرچه گذشت، خبری از پیامبر نشد. با نگرانی برخاست و از خانه بیرون رفت، شاید پیامبر را ببیند، اما خبری نبود. با خود اندیشید: «شاید پیامبر دعوت یکی از یاران را اجابت کرده و برای افطاری به خانه اش رفته باشد.»

در سکوت و تنهایی به خانه بازگشت. تکه نان خشک و کاسه شیری را که برای پیامبر نگه داشته بود، با اشتها خورد. کمی بعد، صدای پاهایی را در حیاط خانه شنید. با عجله بیرون آمد. پیامبر با چند تن از یاران بود. پیامبر پس از خداحافظی از یاران، به اتاق رفت.

انس از یکی پرسید: «مشب پیامبر خدا کجا افطار کرد؟»
او هنوز افطار نکرده.

عرق شرم بر پیشانی اش نشست، با خود فکر کرد: «اگر پیامبر از من غذا بخواهد، چه خواهم گفت؟»

یاران رفتند. انس هرچه در حیاط ماند، صدایی از پیامبر نیامد. با گام های لرزان به اتاق رفت. دید پیامبر خدا در گوشه ای به آرامی خوابیده است. دانه های اشک در چشمان انس جوشید. پیامبر خدا با دیدن کاسه خالی شیر، همه چیز را فهمیده بود. پس حرفی از غذا نزده و گرسنه خوابیده بود.

نیایش های پیامبر



خدای من
تو را به نامی خوانم که آسمان ها و زمین ها با
کرانه های خود، تسبیحش می گویند.
چنان که دریاها با
موج های خود
ماهیان در دریاها با خود
در ختان با شاخسارهای
خود
ستارگان با زیورهای خود
درندگان در بیشه زارهای خود
پرندگان در لانه های خود
نخل ها در نخلستان های خود
مورچگان در خانه های خود
خورشید و ماه در فلک های خود
و هر چیزی که پروردگار، خود را به پاکی
می ستاید.
بس، پاک و منزّه است او که آفریدگان را
می میراند و خود نمی میرد.

آشنایی با آثار علی هاشمی شهرکی

تلاش‌های خنده‌دار

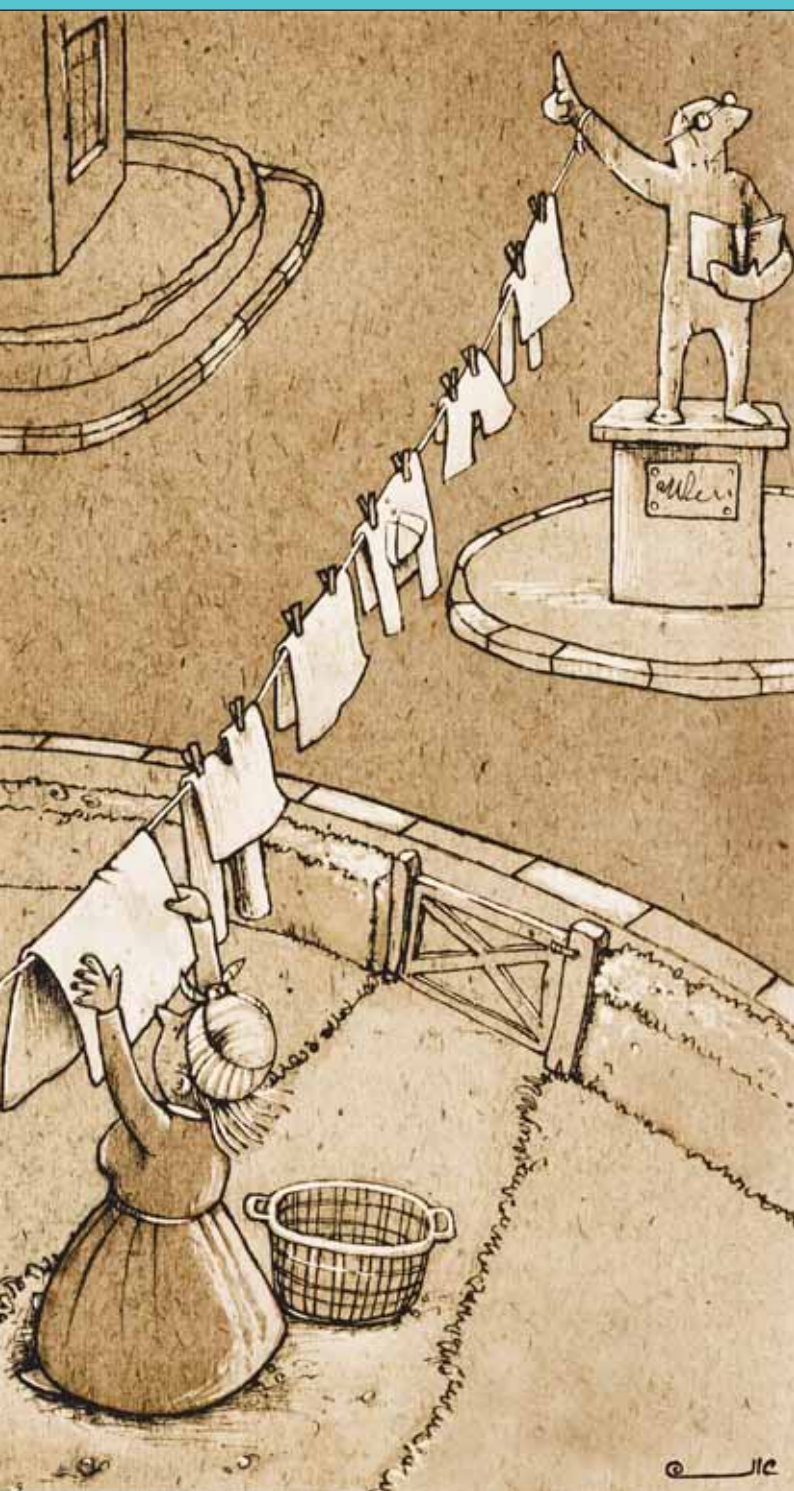
حسن بنفشه

پروندهٔ آخرین شمارهٔ این دوره را با معرفی هنرمندی به پایان می‌بریم که وقتی شخصیت «دیو» را برای داستان «نمکی» طراحی کرد، به طرزی باورنکردنی به شکل پدرش بود. از ترس این که پدر دعوايش کند تا مدتی طرحش را به کسی نشان نداد.

علی هاشمی شهرکی دورهٔ راهنمایی را که به پایان رساند، وارد هنرستان هنرهای تجسمی اصفهان در رشتهٔ نقاشی شد و با شرکت در اولین «جشنوارهٔ هنرهای تجسمی جوانان»، در رشتهٔ نقاشی برنده شد. در آن جا با کاریکاتورهای حسین صافی، محمدرضا دوست‌محمدی و تعداد دیگری از کاریکاتوریست‌ها آشنا شد. از همان موقع شروع کرد به کاریکاتور کار کردن. ظرف مدت کوتاهی کارهایی را تولید کرد که وقتی آن‌ها را به عده‌ای از دوستان کاریکاتوریستش نشان داد، او را به «گروه کاریکاتور اصفهان» دعوت کردند.

فراخوان «دو سالانهٔ بین‌المللی کاریکاتور تهران» که در تابلو اعلانات هنرستانشان نصب شد، سه اثر با موضوعات مرتبط برای این جشنواره فرستاد که یکی از آثارش روی دیوار نمایشگاه رفت. به این ترتیب، او به عنوان یک کاریکاتوریست جوان به جامعهٔ هنری کشور معرفی شد. همان سال هم در دانشکدهٔ هنر دانشگاه تهران در رشتهٔ گرافیک قبول شد. علی هاشمی تجربه‌های بسیاری را در عرصهٔ کاریکاتور توأماً با زحمت فراوان توشهٔ راهش کرد و برای رشد خود در این هنر خون‌دل‌ها خورد تا ثابت کند که هر جوانی در سایهٔ کار و تلاش می‌تواند موفق باشد.

او مدتی بعد در کارشناسی ارشد رشتهٔ تصویرگری پذیرفته شد و با برنده‌شدن در جشنواره‌های بین‌المللی متعدد، آلبوم جوایز و افتخاراتش شکلی هنرمندانه و حرفه‌ای به خود گرفت. علی، کاریکاتوریست، نقاش، گرافیست و تصویرساز است که از مطالعهٔ آزاد و تحقیق در آثار هنری خارجی و البته ترجمهٔ آن‌ها (او زبان انگلیسی را به خوبی می‌داند)، و همچنین ارائهٔ مقالات تخصصی هنر نیز غافل نبوده است. نتیجه این که یک جوان ایرانی خواست و توانست. تعدادی از آثار او را تقدیمتان می‌کنیم.

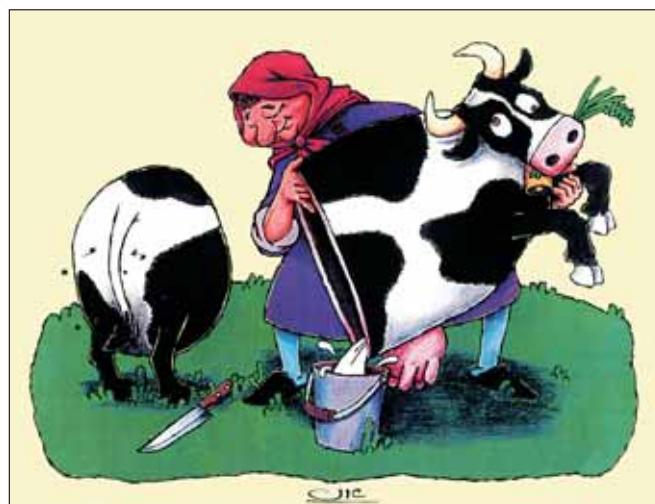


علی هاشمی شهرکی



دزد بدشانس در دنیای رایانه‌محور امروز

فرار از زندان



بهره‌وری در تولید شیر



غریبه در میان جمع



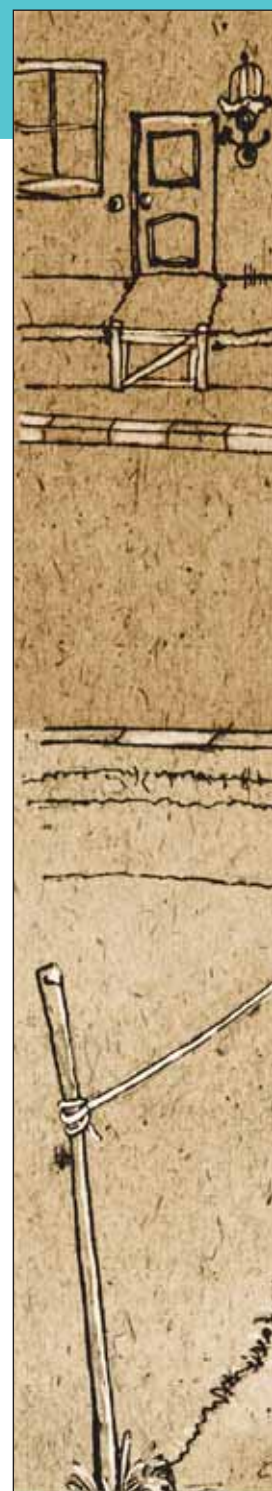
پیری و هزار دردسر



بدون شرح



نوآوری مصنوع



آداب شهروندی

قصیدک‌های جوان

زیر نظر سید عباس ترین

یک مسابقه، هزار جایزه

دوستان جوان

تابستان امسال منتظر نامه‌های شما هستیم. با ارسال عکس، داستان، خاطره و یا شعر در مسابقه هزار جایزه رشد جوان شرکت کنید و یکی از برندگان ما باشید.

سال تحصیلی ۹۱-۱۳۹۰ هم به پایان رسید و آخرین شماره مجله این دوره الان در دست شماست. درست است که تا شماره بعدی مجله و ارتباط دوباره ما با شما، چند ماهی فاصله می‌افتد، اما شما می‌توانید در این فاصله شعرها، داستان‌ها، طنزها، نقاشی‌ها، عکس‌ها و... خودتان را برایمان بفرستید تا در اولین شماره سال تحصیلی آینده در مجله چاپ شود. البته رشد جوان و دیگر مجله‌های رشد همیشه علاقه‌مندان خاص خودشان را دارند و فراوان‌اند و نوجوانان و جوانانی که بی‌نیاز از یادآوری، همیشه به یاد ما هستند، نمونه و شاهدش نامه‌ای است که یکی از مخاطبان دیروز رشد نوجوان و مخاطب امروز رشد جوان برایمان فرستاده است. بی‌هیچ توضیح اضافی این نامه را می‌خوانید و بعد هم یک اثر از کسی که این نامه را برای مجله فرستاده است.

سپیده‌عسگری / تهران

آن روزهای خوب
چراغی می‌زند سوسو
در آن پس‌کوچه تاریک
عجیب است این چراغ و نور
میان این شب تاریک

قدم‌هایم روان گشته
به‌سوی سبزی این نور

نمی‌دانم کجا هستم
که قلبم پرشده از شور
هوا از رایحه خیس است
نم باران و عطر یاس
امیدم، عشق و زیبایی
پناهم، خانه احساس

محمدتبار ملک‌شاه / بابل

خط به خط

امام زمان (عج)!
کوه‌ها چه بلند
دشت‌ها چه فراخ
این چه‌روزی است؟
که همه گل‌های باغ
بر سر یک قبله
در مسیر آب‌ها

جانماز می‌افکنند
گل‌ها می‌خندند
چون که با عطر گل یاس
رودها پیوستند
خارها بارهاشان بستند
می‌روند این خارها
می‌درخشد نور خورشید
بر سر گلزارها

خط به خط

دوست خوبم، صبور! دوست محمدتبار ملک‌شاه از بابل! اسمی که برای شعرت انتخاب کرده‌ای، آن را کامل می‌کند و توضیحی است برای همه اتفاق‌های خوبی که در شعر افتاده. البته همین موضوع موجب شده است که شعرت کمی هم صریح بشود. شروع شعرت یادآور شعر «در گلستانه» سهراب سپهری است که این‌طور شروع می‌شود: «دشتهایی چه فراخ! کوههایی چه بلند!» متأسفانه در شعرت اشاره‌ای به این شباهت نکرده‌ای. خوب است اگر در شعرت سطری از شاعر دیگری قرض می‌گیری، حتماً در پایان از آن اثر یاد کنی.

با وجود این که شعرت دارای وزن عروضی نیست، اما می‌توان گفت که در نوشتنش بسیار تحت‌تأثیر

شعرهای سهراب بوده‌ای. دلیل این اتفاق می‌تواند علاقه تو به شعرهای سهراب باشد. به‌رحال باید مراقب باشی هنگام نوشتن ذهنت فقط روی حس‌ها، فکرها، دغدغه‌ها و زبان و نگاه خودت متمرکز باشد. خوب است که هنگام سرودن شعر به سراغ شعرهای شاعران دیگر نروی تا این شباهت خودآگاه یا ناخودآگاه به‌وجود نیاید.

و نکته آخر درباره پانوشته‌های شعر است که می‌خواهند نمادهای شعر را به ما نشان بدهند و برایمان معنی کنند. فراموش نکن که وظیفه شاعر توضیح‌دادن و معنی‌کردن نیست. تو به‌عنوان شاعر باید ردپاهایی در شعرت بگذاری تا در پایان خواننده اثرت به جایی که تو می‌خواهی برسد. موفق باشی!

مریم نوری / از تهران

یک نامه، یک سلام

با عرض سلام و خسته نباشید، من مریم نوری هستم. در کلاس دوم دبیرستان درس می‌خوانم و از کلاس اول راهنمایی با شما مکاتبه کرده‌ام و شعرهایم را برایتان فرستاده‌ام. شما هم شعرهای مرا بهتر کرده‌اید و به من کمک کرده‌اید تا شعرهای قشنگ‌تری بگویم: با این که الان خبرنگار افتخاری هفته‌نامه «دوچرخه» هستم ولی موفقیت‌هایی را که به دست آورده‌ام، مدیون شما هستم. شما باعث شدید که خبرنگار اخبار جوانه‌ها شوم. مرا با مطبوعات گوناگون آشنا کردید و از همه مهم‌تر باعث شدید علاقه من نسبت به شعر گفتن بیشتر شود. در تمام

آن روزهای خوب

یادش به‌خیر آن لحظه‌های سبز. روزهایمان شادی بود و شب‌هایمان مهربانی. لقمه‌نانی اگر بود، با هم تقسیم می‌کردیم و برکت، میهمان سفره‌مان بود. بچه‌ها شاد و سرحال، معلم‌ها دلسوز و مهربان. نجابت در چشمان دختران برق می‌زد، مردانگی در نگاه پسران آشکار بود. زن‌ها وفادار و مردها باغیرت. باران، رنگ پاکی داشت و چتر پیدا نبود. عینک بدبینی هنوز اختراع نشده بود. پنجره کوچک خانه را که بازمی‌کردی،

این سال‌ها شما از شعرهای من حمایت و مرا تشویق کرده‌اید. از تمام زحمات شما متشکرم. این مجله هر سال عوض می‌شود و کلاً روش کار هم عوض می‌شود، ولی من خیلی خوش‌حال می‌شوم که جواب نامه‌ام را بدهید. من همه شماره‌های مجله شما، مجلاتی را که در مدرسه گرفته‌ام، دارم و با دیدن مطالب و نوشته‌هایم در آن‌ها هر روز و هر ساعت لذت می‌برم. می‌خواهم باز هم اسم من در مجله خوب شما باشد. چند اثر جدید برایتان فرستاده‌ام که امیدوارم اشکالات و ایرادهای آن‌ها را به من بگویید تا بتوانم مطالب بهتری بنویسم.

نشانه‌های زیبایی را می‌دید. آن‌روزها دعا بدرقه راه مسافران و سلام، سوغات هر رهگذری از کوچه ما بود. آن‌روزها یکی‌شدن را در مدرسه می‌آموختیم. محبت‌کردن، گذشت، صداقت، خوبی، همه و همه درس‌های زندگی ما بودند. آن‌روزها وقتی می‌خواستیم شعر بگویم، کلمات پشت‌سر هم ردیف می‌شدند و از خوبی‌ها می‌گفتند. ولی نمی‌دانم چرا حالا وقتی خودکار مشکلی‌ام را روی کاغذ می‌گذارم، جز کاغذ خط‌خطی چیز دیگری نمی‌بینم...

آخرین رویا

آنیتا یار محمدی

باعث شده بود بلرزم. سردم نبود، اما می لرزیدم.
سارا گفت: «پاالله! مسعود!»
داشت لبخند می زد. گفتم: «آخه نمی دونم!»
خودکار را گرفته بودم توی دستم و به خودم می پیچیدم. آخرش نوشتم:
«من ۱۵ ساله دیگه مهندس می شوم.»
دست زدند و خندیدند. مینا گفت: «الکی ننویسی ها! واقعاً می خوایم ببینیم
کی به اون چیزی که فکر می کنه می رسه.»

کاغذ را لایه لای خرت و پرت ها بود که پیدا کردم؛ دو روز قبل از رفتن سارا. همان وقتی که داشت چمدان ها را با کمک مامان می بست و دم به دقیقه هم دوست هایش می آمدند این جا. اعصابم را می ریختند به هم. سارا را از زمان بیشتر می گرفتند. نمی گذاشتند دم آخری بیشتر ببینمش، بودنش را حس کنیم. از تصور این که چند روز بعد سارا از زیر قرآن رد می شود و با ریختن کاسه ای آب پشت سرش همه چیز تمام می شود، دیوانه می شدم. خط های کج و معوج مان را که در کاغذ دیدم، گریهام گرفت. زور زدم تا بغضم خفه شود. حس حماقت داشتم؛ از این که تندی بغضم گرفته و اگر ولم کنند، مثل دخترها یک ساعت تمام گریه می کنم. کاغذ را سراندم لای کتاب فیزیک و رفتم اتاقم. صدای مامان می آمد که با تلفن حرف می زد: «فداتون بشم... بله... پس فردا ایشالله، آمستردام...»

آمستردام شده بود غول. داشت سارا را می کشید طرف خودش. می بلعید. پتو را کشیدم روی سرم و کتاب فیزیک را فرستادم آن طرف بالش. لایش یک تکه کاغذ بود که داغ بود. یعنی من این طور خیال می کردم که داغ است؛ که می تواند چشم هایم را هم داغ کند حتی.

آن موقع من کوچک بودم، فکر کنم کلاس دوم یا سوم ابتدایی. یادم هست توی خانه مادر بزرگ جمع شده بودیم. غصه بزرگم این بود که توی بازی خواهر و برادرها نیستم. جمع می شدیم، با بچه های خاله اقدس و دایی احمد؛ من و سارا و سهیل با مینا و محمد، که بچه های خاله اقدس بودند، و فرشته دختر یکی یک دانه دایی. همه شان بزرگ تر بودند. دبیرستان می رفتند. من فسقلی توی حرف ها و بگومگوهایشان جایی نداشتم. اما آن روز فرق کرده بود، طوری که کاغذ را گذاشتند جلویم و سارا گفت: «اول تو بنویس مسعود!»

گفتم: «چی بنویسم؟»

مینا گفت: «این که ۱۰ سال دیگه کجایی و چی کاره شدی!»
نگاه کردم به کاغذ. سهیل اسم همه را نوشته بود سمت راست صفحه، ردیف، پشت هم. اسم خودش هم اولین اسم بود، اسم من آخر از همه. اما کاغذ را اول به من داده بودند که بنویسم! می دانم لاید پیشنهاد سارا بوده که چون کوچک ترم، اول من باشم که آینده ام را خیال کنم و بنویسم. سهیل گفت: «نه آقا، این طوری نه، یعنی واسه مسعود نه. خب معلومه دیگه، ۱۰ سال دیگه فقط چند سال بزرگ تر از ماهاست. مدرسه می ره. کجاش جالبه؟»

فرشته گفت: «آره، ۱۵ سال خوبه. تو الان چند سالت مسعود؟»

گفتم: «تازه رفته ام هشت سالگی.»

آن وقت چانه زدند و حساب و کتاب کردند. من مات و مبهوت نگاهشان می کردم و آخر هم تصمیم گرفتند که من ۱۵ سال آینده ام را بنویسم. محمد پوست تخمه ها را ریخت توی لیوان جلوی دستش و گفت: «۱۵ سال دیگه فکر می کنی کجایی؟ چی کارهای؟!»

بهش فکر نکرده بودم. هیجان این که این قدر توی جمعشان جدی شده ام،

تصویرگر: مرتضی یزدانی

قایم کردم و فرشته و مینا و سهیل آمدند جلوی چشمم. حساب کردم که چند سال گذشته است؛ دقیقاً ۱۰ سال.

سهیل از همان وقت‌ها به دوست‌های ناجوری برخورد. کارش کشیده بود به سیگار و بعد هم چیزهای دیگر کشیدن. مامان مدام گریه می‌کرد. شب و روز، روز و شب. من و سارا هم گیج و مبهوت بودیم. سهیل آب می‌شد. دیگر شوخی نمی‌کرد. با کسی نمی‌جوشتید. طوری بود که بابا هم از پشش برنمی‌آمد. رد دوست‌هایش را گرفتند. با مدیر و مشاور مدرسه‌اش حرف زدند. بردندش پیش دکتر و روان‌شناس. یک ماه خوب بود و سه ماه بد. آن وقت، یک روز، رفت. رفت و دیگر برنگشت. نه پلیس ردش را گرفت، نه کس دیگری. آب شده بود و رفته بود توی زمین. سهیل می‌خواست توی دانشگاه باشد، اما معلوم نبود کجاست. هنوز اتاقش مثل قبل است. مامان درش را قفل کرده. مینا هنوز پیانو می‌زند، اما ازدواج کرده است؛ توی ۲۰ سالگی، خیلی زود. همه گفتند پشیمان می‌شود، اما حرف کسی توی گوشش نرفت. حالا کم و بیش حرف دیگران درست درآمده، اما مینا به روی خودش نمی‌آورد. نمی‌دانم، شاید هم خیلی چیزها باشد که ما خبر نداشته باشیم. فقط می‌دانم بعد از مرگ محمد عوض شده، افسرده و غمگین است. شاید فکر می‌کرده ازدواج نجاتش می‌دهد. آخرین باری که خانه خاله دیدمش، وقتی بود که داشت پیانوی زمان بچگی‌اش را برق می‌انداخت. کمی چاق شده بود. بعد با صدایی آرام گفت: «روایات مسعود، روایات رو از دست نده.» همین، و فقط همین!

فکر کردن به این چیزها به هم ریخته بود. فکر می‌کردم چرا سارا دارد می‌رود؟ مگر قرار نبود بماند، ازدواج کند و همه دور هم خوش باشیم؟ چرا می‌رود، آن هم وقتی که مامان و بابا پیر شده‌اند با گم شدن سهیل؟ نمی‌دانستم. فقط می‌دانستم آن کاغذ داغ لای کتاب فیزیک، آرزوهایی دست نیافته را روی خودش ثبت کرده است. فرشته حقوق خواند، اما بعد رها کرد و رفت رشته نقاشی. باز دانشگاه را ول کرد. خودش نقاشی را ادامه داد. یک دختر دو ساله داشت به اسم پریا. اصفهان زندگی می‌کرد و بدون جنب‌وجوش قدیم، سرش به کارش گرم بود. پتو را کشیده بودم روی سرم. سعی کرده بودم که گریه نکنم. بعد نمی‌دانم چه‌طور شد که خوابم برد. شاید توی خواب ناله کرده بودم که دیدم سارا آمده و دارد تکایم می‌دهد. کنارم نشست و گفت که دلش برایمان تنگ می‌شود. درس می‌خواند و برمی‌گردد. گفت بهم قول می‌دهد و من نباید غصه بخورم. حالا که دیگر او و سهیل نیستند، این منم که باید قوی باشم. شبی که از زیر قرآن رد می‌شد، نرفتم فرودگاه. صبح امتحان فیزیک داشتم. تا قبلش یک کلمه هم نخوانده بودم. حال بد بود. نمی‌دانستم کاغذ را بدهم که یادگار داشته باشد یا نه، اما ندادم. نگهش داشتم. هنوز هم لای کتابم مانده. وقتی رفت، برای آن که اشک‌هایم نریزند، کتاب فیزیک را باز کردم و شروع کردم به خواندن. می‌خواندم و مسئله حل می‌کردم. لای کتابم کاغذ سوزانی بود که فقط یک آینده دست نخورده داشت. آینده من. می‌خواستم مهندس شوم؛ معمار. برای همین‌هاست که دارم درس می‌خوانم. به‌خاطر حفظ همان رویایی که مینا گفت. به‌خاطر ثابت کردن این که آینده من آنی شده که می‌خواستم. حالا دیگر بغض نمی‌کنم. دروغ است اگر بگویم غمگین نیستم، اما دست‌کم نیروی وحشتناکی توی ذهنم آمده است که دلم را آرام می‌کند. امیدی که می‌دانم سرنوشت آخرین اسم روی کاغذ، مسعود را عوض می‌کند. مهندس می‌شوم؛ معمار. برای آن که آن رویا را حفظ کرده باشم؛ انگار که رویای همگی مان باشد؛ رویای سهیل، سارا، مینا، محمد و فرشته. می‌خواهم آخرین رویای کودکی‌هایمان واقعی شود. هنوز پنج سال دیگر وقت باقی مانده...

با صدایی که می‌لرزید گفتم: «نه، من مهندس می‌شوم. می‌خواهم معمار شوم.»

سهیل گفت: «یوالله! داداش کوچیکه خودمه! معمار می‌شه. خب‌خب؛ حالا خودم!»

بادی به غیغیش انداخت. خودکار را برداشت و خم شد روی کاغذ. کسی نمی‌توانست بخواند که چه می‌نویسد. بعد از دقیقه‌ای بلند شد و کاغذ دست به دست چرخید. نوشته بود: «۱۰ سال دیگه من ۲۷ سالمه. دارم توی دانشگاه درس می‌خونم. مهندس. خیلی هم خوش تیپ و باحال! با کلی عاشق و دلباخته!»

بچه‌ها خندیدند. بعد سارا نوشت: «۱۰ سال دیگه من ۲۵ سالمه، به مترجم معروف! ازدواج کرده‌ام، چون می‌خواهم سه تا بچه خوشگل داشته باشم!» فرشته سارا را بوسید. بعد کاغذ را گرفت. نوشت: «۱۰ ساله دیگه من ۲۹ سالمه. ازدواج هم نکرده‌ام! پول دار شده‌ام، چون یه وکیل موفقم. مدام سفر می‌رم و می‌یام. کلی از کشورها رو دیده‌ام؛ فرانسه، ایتالیا، اسپانیا...» مینا گفت: «حالا من!»

نوشت: «۱۰ سال دیگه ۲۴ سالمه. درسم تازه تو دانشگاه هنر تموم شده. توی پیانو زدن کلی پیشرفت کرده‌ام. یه موسیقی‌دان جوان و خوش آتیه! وایسید تا ببینید!»

آخرش هم شکل خودش را کشید؛ دختری با موهای فرفری که نشسته پشت پیانو. محمد گفت: «خوبه حالا! ردش کن بیادا!»

کاغذ را گرفت. نوشت: «اون موقع حاجیتون ۲۸ ساله‌اس. ازدواج کرده، با دختر شاه پریون! بعد هم مثل دور دنیا در ۸۰ روز، کوله‌پشتی انداختن پشتشون و می‌خوان دور دنیا رو بگردن؛ مدام دوچرخه‌سواری و کوه‌نوردی!» آن روز همه ما آرزوی آینده خود را چنان قطعی و مسلم می‌دانستیم که حتی یک «ان‌شاءالله» از ذهنمان نگذشت.

محمد عضو یک گروه دوچرخه‌سواری بود، اما کوه‌نوردی را بیشتر دوست داشت. هر هفته می‌رفتند تا آن بالاها و برمی‌گشتند پایین؛ سفرهای خارجی، فتح قله‌ها! خاله نگرانش بود. می‌ترسید برایش اتفاقی بیفتد؛ بابت سرما، یا کم آوردن اکسیژن. فکر کنم همین‌ها هم بود که باعث شد محمد دیگر برنگردد. رفته بودند برای صعود به «هیمالیا». وقت برگشتن، سر می‌خورد. تاسه روز می‌گشته‌اند دنبالش و پیدايش نمی‌کردند. زیر برف‌ها مدفون شده بود. تا یک ماه گریه می‌کردیم. محمد آن موقع تازه ۲۰ سالش شده بود. تولدش را دو روز قبل از رفتن، توی خانه خاله جشن گرفتیم. با همه عکس انداخت. وسایل کوه‌نوردی جدیدش را نشانمان داد و از هیمالیا برایمان گفت. بعد هم... دیگر برنگشت. نفسم تنگ شده بود، بالا نمی‌آمد. مامان مدام تلفن به دست می‌چرخید توی خانه و حرف‌هایش تمام نمی‌شد. به دوست و آشنا توضیح می‌داد که سارا چه‌طور بورس گرفته و دارد می‌رود. داشت خفه می‌شدم. از اتاق صدای خنده‌های سارا و دوست‌هایش می‌آمد. سرم را زیر بالش



آرزو کافی نیست

ابراهیم اصلانی

— آرزوهایی دارید؟ حتماً!

آرزو، خوب و زیباست. آرزو، جذاب و دل‌نشین است. آرزو، رویاهای شیرین آینده است. اما برای موفقیت، فقط آرزو داشتن کافی نیست؛ تلاش هم لازم است. تلاش کنید تا آرزوهایتان تحقق یابند.

● روزی آرزوهای بزرگی داشتم؛

آرزوهایی بلند پروازانه!

● فکر می‌کنم تلاش می‌کردم، اما شاید

تلاش‌هایم کافی نبود!

● وقتی به اهدافم نمی‌رسیدم، امیدوار بودم

که فرصتی برای جبران دارم.

● آرزوهایم را به امید روزهای بهتر، عقب می‌انداختم.

● آرزوهای قشنگی داشتم، اما عاقبت...



عاقبت آن‌که فقط آرزو داشت ...



- روزی آرزوهای بزرگی داشتم؛
- آرزوهایی بلند پروازانه!
- فکر می‌کنم تلاش‌هایم برای رسیدن به آرزوها، مؤثر بود.
- وقتی به اهدافم می‌رسیدم، می‌دانستم که
- سفر موفقیت هنوز ادامه دارد.
- نگذاشتم آرزوهایم به خواب و رؤیا تبدیل شوند.
- برای تحقق آرزوها، به تلاش‌هایم ادامه دادم.
- آرزوهای قشنگی داشتم و عاقبت با
- تلاش...

در سفر موفقیت، راه
همیشه هموار نیست.
آرزو، نقشه ذهنی راه است
اما در عمل ممکن است،
با دشواری‌ها و سختی‌هایی
روبه‌رو شوید. حس
موفقیت در هر کس
قوی‌تر باشد، برنده خواهد
شد. مهم نیست که شما
سرنگون شوید؛ مهم آن
است که دوباره به پاخیزید
و گام‌هایتان را محکم‌تر
بردارید.

حوار في مركز الشرطة

گفت‌و‌گو در مرکز پلیس عادل اشکیبوس



حمید: یادم نمی‌آید. مشغول خرید هدیه در بازار بودم.
رُجماً وَقَعَ مِنِّي فِي أَحَدِ الْمَتَاجِرِ.

شاید در یکی از مغازه‌ها از دستم افتاده است.
الضابط: هَلْ سَرَقُوهُ مِنكَ؟

افسر: آیا آن را از تو دزدیده‌اند؟
حمید: لا، لَيْسَ هَكَذَا. بَلْ حَادَثَ فَقَطْ.
حمید: نه این‌طور نیست، فقط یک حادثه بود.
الضابط: اتَّصِلْ بِنَا غَدًا أَوْ بَعْدَ غَدٍ.

افسر: فردا یا پس فردا با ما تماس بگیر.
رُجماً يَجِدُ شَخْصٌ جَوَازَكَ وَ يَأْتِي بِهِ.
شاید کسی گذرنامه‌ات را پیدا کند و آن را بیاورد.
فَتَنْصِلُ بِكَ.

حمید: مِنْ فَضْلِكَ أُرِيدُ أَنْ أَبْلُغَ عَنْ ضَيَاعِ جَوَازِ
سَفَرِي.

حمید: می‌خواهم گم شدن گذرنامه‌ام را اطلاع دهم.
الضابط: اكْتُبْ فِي هَذِهِ الاسْتِمَارَةِ اسْمَكَ وَ اسْمَ أَبِيكَ
وَ جَدَّكَ

افسر: در این فرم، اسم خودت، اسم پدرت و پدربزرگ
و اسم‌تک‌عائلی و تاریخ و صولک من ایران و محل
اقامتت.
و نام خانوادگی‌ات و تاریخ رسیدنت از ایران و محل اقامتت را
بنویس.

و الآن قُلْ لِي «كَيْفَ ضَاعَ جَوَازُكَ؟»
و حالا به من بگو چه‌طور گذرنامه‌ات گم شد؟
حمید: لا أَتَذَكَّرُ، كُنْتُ مَشْغُولًا بِشِرَاءِ الْهَدَايَا فِي السُّوقِ

در این صورت با شما تماس می‌گیریم.
حمید: اَتَعْبِتُكَ، شُكْرًا جَزِيلًا.
حمید: شما را به زحمت انداختم، خیلی متشکرم.
الضابط: لا شُكْرَ عَلَيَّ وَاجِبَ.

افسر: وظیفه‌ام است، تشکر لازم نیست.
(يُخْرِجُ حَمِيدَ وَ فَرِيدَ مِنَ مَرْكَزِ الشَّرْطَةِ وَ عِنْدَ الْبَابِ
يَرِي حَمِيدَ رَجُلًا يَحْمِلُ فِي يَدِهِ جَوَازَ سَفَرٍ وَ يُعْطِيهِ
لِشَرِطِيّ الاستعلامات).

(حمید و فرید از مرکز پلیس خارج می‌شوند. کنار در حمید
مردی را می‌بیند که گذرنامه‌ای در دست دارد و آن را به افسر
اطلاعات می‌دهد.)

حمید: یا الهی! جَوَازُ سَفَرِي! وَجَدْتُهُ!

حمید: ای خدا، گذرنامه‌ام! پیدایش کردم!
یا آخی الجوازُ الَّذِي يَبْدِكَ هُوَ جَوَازُ سَفَرِي.

ای برادر، گذرنامه‌ای که در دست شماست، گذرنامه من است.
الرجل: وَجَدْتُهُ فِي مَتَجَرٍّ. تَفَضَّلْ خُذْهُ.

مرد: آن را در مغازه‌ای پیدا کردم. بفرما آن را بگیر.
حمید: شُكْرًا. رَجَاءٌ تَقْبَلُ مِنِّي هَذِهِ الْإِكْرَامِيَّةَ.
حمید: متشکرم. لطفاً این مزدگانی را از من قبول کن.

الرجل: لا يَا أَخِي. شُكْرًا عَلَيَّ تَفَضُّلِكَ.

مرد: نه برادر من، از لطف شما سپاس گزارم.
لَكِنْ أَنَا عَمِلْتُ بِوَاجِبِي.
من به وظیفه‌ام عمل کردم.
و لا أَقْبَلُ عَلَيْهِ أَجْرًا.

و مزدی به خاطر آن نمی‌خواهم.
حمید: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا! أَحْسَنْتَ!
حمید: خداوند اجرتان دهد! آفرین!



Haleem Baademjan

Malihe Zarif

Ingredients (serves 4)

- 6 small eggplants
- 300 grams lamb or beef
- One glass kashk
- 4 medium onions
- 2 spoons dried mint (or 200 grams of fresh mint)
- Cooking oil
- Salt & black pepper

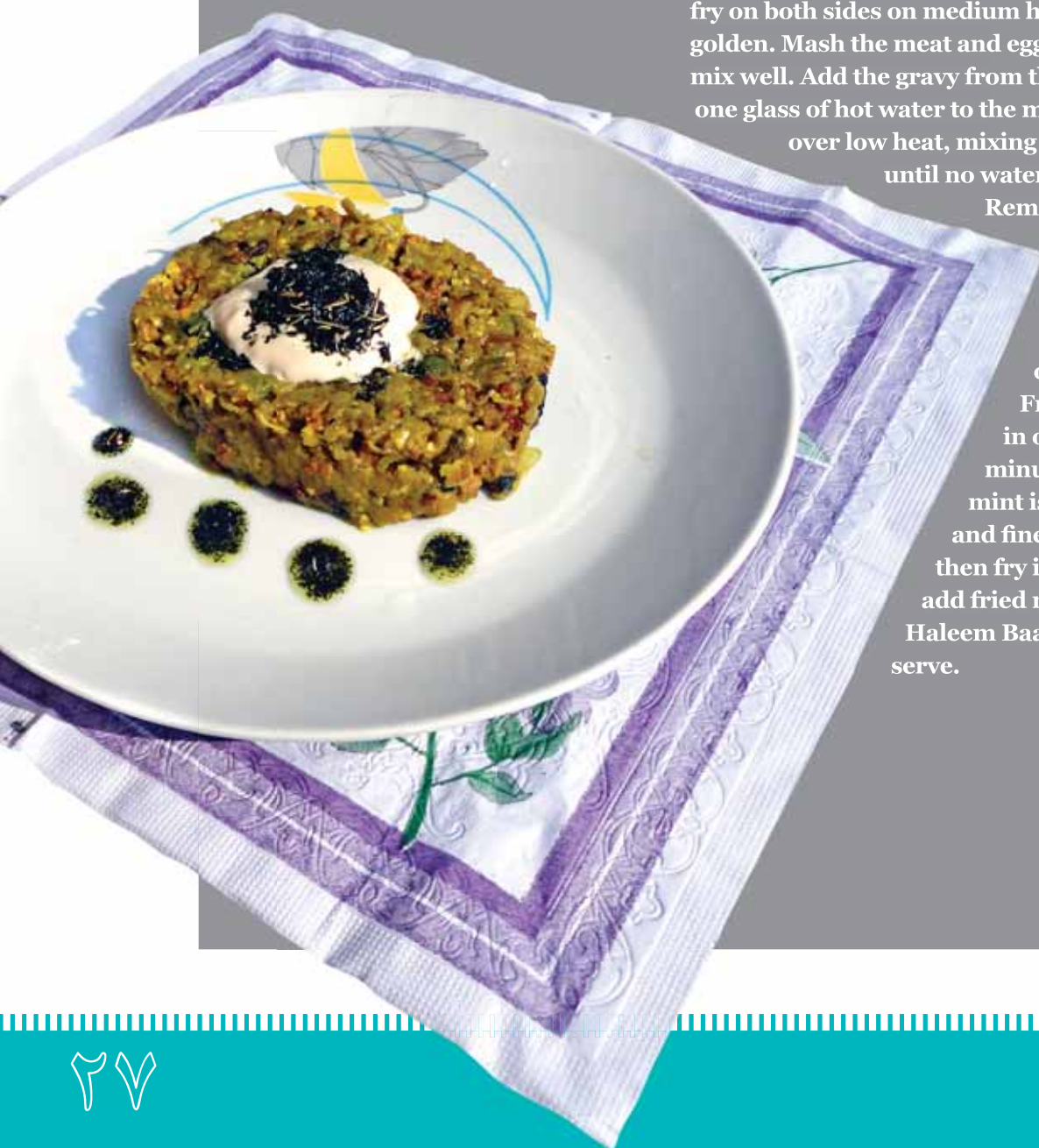
Directions

Peel and finely chop onions, Fry in oil until golden. Save half for later use. Cut meat into small pieces and fry with onions until colour changes. Add 2-3 glasses of hot water and cook over medium heat for about 45 minutes. If necessary, additional hot water should be added while cooking.

Peel eggplants and slice length-wise to a thickness of 1 cm. Add salt and pepper and fry on both sides on medium heat until golden. Mash the meat and eggplants and mix well. Add the gravy from the meat and one glass of hot water to the mix and cook over low heat, mixing occasionally until no water is left.

Remove the mix from heat. Add kashk, then add fried onions on top.

Fry dried mint in oil for a few minutes. (If fresh mint is used, wash and finely chop it, then fry in oil). Also add fried mint on top of Haleem Baadenjaan and serve.



۱۰۵۴۶ مدرسه در سه ماه تعطیلی!

آیا می‌دانید که روزی سه ساعت از عمر و وقت خود را به بازی‌های رایانه اختصاص دادن یعنی چه؟! با در نظر داشتن حداقل ۱۵ میلیون دانش‌آموز و سه ساعت برای هر دانش‌آموز، برای هر روز داریم:

$$= (ساعت) ۱۵/۰۰۰/۰۰۰ \times ۳$$

$$(ساعت) ۴۵/۰۰۰/۰۰۰$$

و در هر ماه تابستان:

$$= (روز) ۴۵/۰۰۰/۰۰۰ (ساعت) \times ۳۱$$

$$(ساعت) ۱/۳۹۵/۰۰۰/۰۰۰$$

و در سه ماه تابستان:

$$= (ماه) ۱/۳۹۵/۰۰۰/۰۰۰ (ساعت) \times ۳$$

$$(ساعت) ۴/۱۸۵/۰۰۰/۰۰۰$$

یعنی ما چهار میلیارد و صد و هشتاد و پنج میلیون ساعت! را صرف بازی‌های رایانه‌ای می‌کنیم. بچه‌ها حتماً یادتان هست که در مقاله‌ای گفته بودیم که دقیقه‌ها و ثانیه‌ها هم ارزشمند هستند. بنابراین با در نظر داشتن این که هر ساعت ۶۰ دقیقه و هر دقیقه ۶۰ ثانیه است، آن‌گاه در سه ماه تعطیلی:

$$= (دقیقه) ۴/۱۸۵/۰۰۰/۰۰۰ (ساعت) \times ۶۰$$

$$(دقیقه) ۲۵۱/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰$$

دویست و پنجاه و یک میلیارد و صد میلیون دقیقه، و یا:

$$= (ثانیه) ۲۵۱/۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (دقیقه) \times ۶۰$$

$$(ثانیه) ۱۵/۰۶۶/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰$$

پانزده میلیارد، شصت و شش میلیارد ثانیه را در تابستان صرف بازی‌های رایانه‌ای می‌کنیم!

تقریباً ۵۴ سال پیش بود که «ویلیام هاگین بوتم» اولین بازی رایانه‌ای را با فناوری «سیلوسکوپ»^۲ تهیه کرد. نام این بازی «تنیس دو نفره»^۳ بود که در آزمایشگاه «براک هاون»^۴ به نمایش گذاشته شد. در این بازی دو نفر، نفر اول یک زاویه را انتخاب می‌کرد و با زدن کلید توپ را به سمت دیگر پرتاب می‌کرد. نفر دوم هم همین کار را تکرار می‌کرد. به این ترتیب تولد بازی‌های رایانه‌ای را می‌توان به دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نسبت داد. با پیشرفت و توسعه بازی‌های رایانه‌ای کم‌کم سروکله این بازی‌ها در کشورهای دیگر از جمله ایران پیدا شد؛ تا جایی که امروزه در ایران کمتر کسی را می‌توان یافت که با بازی‌های رایانه‌ای آشنا نباشد. حتی شاید بعضی‌ها را پیدا کنید که به طرزی عجیب و باورنکردنی به این بازی‌ها وابسته هستند. خبری که چند وقت پیش در یکی از روزنامه‌ها به نقل از مدیرعامل «بنیاد علمی بازی‌های رایانه‌ای» در همایش «شهروند الکترونیک و تلفن همراه» آمده بود، دلیلی برای اثبات وابستگی خیلی از ایرانی‌ها به بازی‌های رایانه‌ای بود. خبر چنین بود: «براساس بررسی‌های انجام شده، کاربران بازی‌های رایانه‌ای در ایران روزانه بالغ بر ۴۰ میلیون ساعت صرف انجام بازی‌های رایانه‌ای می‌کنند. بررسی‌های جدید نشان می‌دهند که در حال حاضر ۴۶ میلیون نفر از افراد ۷ تا ۴۰ سال در جامعه ما با گیم آشنایی دارند و حدود ۲۰ میلیون نفر از آنان که ۶۰ درصد پسر و ۴۰ درصد دختر هستند، به صورت حرفه‌ای بازی رایانه‌ای انجام می‌دهند و هریک به‌طور متوسط روزانه بیش از دو ساعت از وقت خود را صرف انجام بازی می‌کنند. بنابراین در ایران در مجموع، گیم‌ها روزانه ۴۰ میلیون ساعت وقت انسان‌ها را می‌گیرند.» در جای دیگری می‌خواندم که با شروع فصل تابستان دانش‌آموزان ایرانی به‌طور میانگین روزانه سه ساعت از اوقات فراغت خود را صرف رایانه‌ها و بازی‌های رایانه‌ای می‌کنند. دانش‌آموزان عزیز، شما بهتر از من می‌دانید که در قرآن مجید، احادیث، کتاب‌ها و مقاله‌ها، چه‌قدر درباره استفاده مفید از وقت و زمان سفارش شده است.

در حال حاضر حداقل حقوق یک کارگر ساده در ماه ۶۰۰ هزار تومان و در هر روز تقریباً ۲۰ هزار تومان است. می‌دانید که ساعت کاری در هر روز ۸ ساعت است. بنابراین، حقوق یک کارگر ساده در هر ساعت:

$$۲۰۰۰۰ \div ۸ (\text{ساعت}) = ۲۵۰۰ (\text{تومان})$$

دو هزار و پانصد تومان است و در هر دقیقه:

$$۲۵۰۰ \div ۶۰ = ۴۲$$

تقریباً ۴۲ تومان. در هر ثانیه هم:

$$۴۲ \div ۶۰ = ۰/۷$$

۰/۷ تومان است!

حالا فرض کنید اگر این ۱۵ میلیون دانش‌آموز به جای سه ساعت بازی‌های رایانه‌ای، سه ساعت کار بسیار ساده انجام می‌دادند، آن وقت با حساب هر ثانیه ۰/۷ تومان و با توجه به این که در سه ماه تعطیلی تابستان، دانش‌آموزان ایرانی پانزده میلیارد و شصت و شش میلیارد ثانیه را بازی‌های رایانه‌ای می‌کنند، دستمزد کار ساده ۱۵ میلیون نفر می‌شود:

$$۱۵/۰۶۶/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ \times ۰/۷ =$$

$$۱۰/۵۴۶/۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰$$

۱۰ میلیارد و پانصد و چهل و شش میلیارد و دویست میلیون تومان! بچه‌ها، به‌طور متوسط هزینه ساخت یک مدرسه بسیار مطلوب در کشور ما حدود یک میلیارد تومان است. بنابراین با دستمزد ده میلیارد و پانصد و چهل و شش میلیارد و دویست میلیون تومان در سه ماه تابستان می‌توانیم:

$$۱۰/۵۴۶/۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ \div ۱/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ =$$

$$۱۰۵۴۶/۲$$

حداقل ده هزار و پانصد و چهل و شش مدرسه بسیار عالی در کشور احداث کنیم.

یک سؤال!

شما حساب کنید که با دستمزد ۱۵ میلیون دانش‌آموز در سه ماه تابستان می‌توانیم چه تعداد خانه، کتابخانه، فضاهای ورزشی و... بسازیم.

فکر پیچ زده

هر رنگی در مفهوم تعصب ورزشی

حسین امینی پویا

دیده با شنیده‌اید

تعصب، علاقه‌ای غیرعادی، افراطی و غریب به یک موضوع خاص است؛ از یک تیم ورزشی گرفته تا یک سبک داستانی خاص یا یک شخصیت مثلاً سینمایی و... حسی شبیه سرسپردگی با کمترین میزان تفکر یا تحلیل انتقادی، به شکلی که فرد متعصب شدیداً در مقابل آن چه که علاقه‌اش را زیر سؤال ببرد، مقاومت می‌کند. چنین فردی غالباً سرسخت است و معمولاً احساسات قوی دارد.

همین علاقه شدید و افراطی می‌تواند پیامدهای اخلاقی و اجتماعی زشتی به همراه داشته باشد. برای مثال، کم‌وبیش دیده یا شنیده‌اید که چگونه تعصبات ورزشی موجب برخوردهای نابهنجاری می‌شود که گاه با خشونت نیز همراه است. متعصب ورزشی در دفاع از تیم مورد علاقه‌اش گاه مخالفان خود را تهدید می‌کند یا به آنان آسیب می‌رساند. جر و بحث‌های بیهوده و درگیری‌ها، نمونه‌های منفی از آثار چنین تعصبی است. تعصب پرده‌ای از خودخواهی و جهل روی درک و عقل انسان می‌کشد و قدرت قضاوت و داوری صحیح را از وی سلب می‌کند.

جمود در اندیشه

جمود در اندیشه یکی از پیامدهای تعصب است. تعصب در این شکل، قدرت تفکر و حق‌طلبی را از انسان می‌گیرد. به‌واقع، هیچ روشی مخرب‌تر از روش تفکر متعصبانه و پیش‌فرض‌مدارانه نیست. قرآن نیز یکی از مهم‌ترین آثار منفی تعصب را عدم دست‌یابی به شناخت درست می‌داند و به عنوان نمونه، تعصبات اعراب جاهلی و پیروی کورکورانه آنان را از افکار و عقاید نیاکانشان، مانع اصلی شناخت درست حقیقت و راه‌یابی به آن معرفی می‌کند. قرآن از افرادی نام می‌برد که همه‌چیز را با آرا و افکار گذشتگان خویش می‌سنجند و هر اندیشه‌ای را که از پیشینه‌ای در نیاکان آن‌ها برخوردار نباشد، به عنوان اندیشه‌ای نادرست به کنار می‌نهند: «چون به آنان گویند از آن چه خداوند نازل کرده است پیروی کنید، گویند: نه ما از آن چه نیاکان خود را بر آن دیده‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا (باید چنین کنند) هر چند نیاکانشان چیزی درک نمی‌کرده‌اند و گمراه بوده‌اند؟» [بقره/ ۱۷۰].

دایره فراخ تعصب

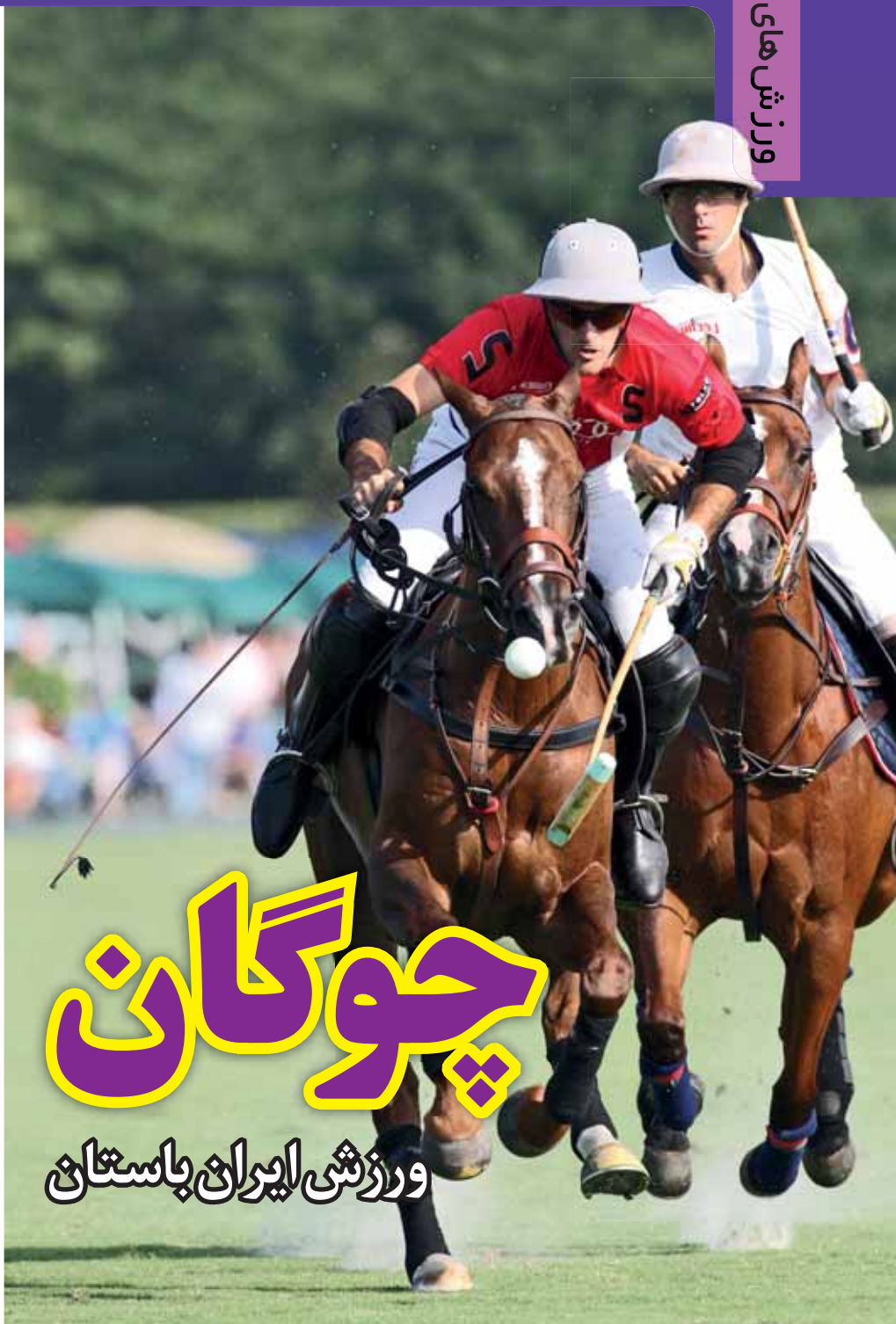
البته بعضی دایره تعصب و گستره آن را خیلی فراخ می گیرند و هر نوع پای بندی و طرفداری حتی بدون وابستگی های شدید و دور از منطق را نیز تعصب می نامند و آن را رد می کنند. می گویند: وقتی باور کردی فقط یک سبک زندگی می تواند درست باشد، تعصب داشته ای. وقتی روی دین خاصی پافشاری کردی، تعصب ورزیده ای. آن ها حتی ایستادگی و پایمردی بر حق و بر اموری را که واجد ارزش های والای اخلاقی، انسانی و اجتماعی هستند، تعصب نام می نهند. اما آیا این نوع طرفداری ها و پای بندی ها (اگر به ظاهر هم شکلی از تعصب را داشته باشد)، منفی هستند؟

باید بدانیم این نوع طرفداری ها نه تنها منفی نیستند که برعکس، از نقاط مثبت و نشان قوت روحی افراد و دقیقاً خصلتی مثبت است. به نظر می آید کسانی با این حرف ها می خواهند ما را از درون تهی کنند و پیرامون حق را خالی کنند؛ یعنی دین را بدون سرباز و مدافع بگذارند. اگر این گونه است که آن ها می گویند، پس طرفداری از حق، در کجای منظومه رفتار انسانی قرار دارد؟ مگر دفاع از حق وظیفه ای فطری نیست؟ اگر کسی به حق پی برد، آیا نباید نسبت به آن حساسیت داشته باشد و برای حفظ آن بکوشد؟ از شما می پرسم در برابر دشمنی که به وطن ما حمله کرده است، چه واکنشی باید داشت؟ آیا می توان تعصبی از این نوع نداشت و بی تفاوت بود؟ پس تعصب در این شکل، یعنی به یک جمعیت هم فکر و هم کیش پیوند شدید و قوی داشتن، یکی از نشانه های اصیل باور و ایمان ماست و عامل سازنده ای برای همکاری های اجتماعی است.

بی تعصب در پژوهش

مؤمن در عرصه پژوهش بی تعصب است. او می داند تعصب در این مورد همانند ترمزی است که جلوی گردش و نوزایی فکر را می گیرد و آن را به ایستادن و درجا زدن وامی دارد. مؤمن در ارتباط با تازه ها و ناشناخته ها موضع منفی نمی گیرد، بلکه به شناخت آن ها می پردازد. اگر چیز تازه مفید و درستی بیاید، به راحتی آن را می پذیرد و با علاقه مندی به کشف ناشناخته ها می پردازد. اما در عین حال مؤمن در ابراز وابستگی، وفاداری و جانبداری از ارزش های اخلاقی و از افرادی که با او در یک ایمان و در یک اصل مشترک اند نیز متعصب است. این همان است که امام علی (ع) در پیمان صلحی که میان مردم «ربیع» و «یمن» منعقد شد فرموده است: «همگی قرآن را اساس گرفته اند، به سویی فرا می خوانند، به اجرائش فرمان می دهند، و در مبارزه با کسانی که با این آیین مخالفت ورزند، رهایش نمی کنند. همگی همداستان و متحدند و یکدیگر را یاری می دهند» [نهج البلاغه، نامه ۷۵].





چوگان

ورزش ایران باستان

مهدی زارعی

ورزش «چوگان» (Polo) قدیمی‌ترین ورزش تیمی است که توسط بشر ابداع شده است. قدمت چوگان به ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سال قبل بازمی‌گردد. در دورانی که مسابقات ورزشی بیشتر به منظور آماده ساختن سربازان برگزار می‌شدند و به همین دلیل مملو از خشونت بودند، ایرانیان باستان چوگان را اختراع کردند که هم به توانایی سوارکاران می‌افزود و هم روحیه کار گروهی را بین بازیکنان افزایش می‌داد. علاوه بر آن تأثیر فراوانی در افزایش دقت ورزشکاران داشت. این ورزش در زمان هخامنشیان به اوج رسید و از آن پس در آثار باستانی از نویسندگان و شاعران از چوگان یاد شده است.

چوگان در دیگر سرزمین‌ها

چوگان از ایران به دیگر سرزمین‌ها رفت و به سرعت مورد توجه مردم قرار گرفت. هارون الرشید، خلیفه عباسی، علاقه خاصی به چوگان داشت. بعدها با تسخیر ایران توسط مغول‌ها، حاکمان جدید با چوگان آشنا شدند و آن را در هند و چین گسترش دادند. اکبرشاه، سلطان گورکانیان هند، چنان مهارتی در این بازی داشت که به گوی بر روی هوا ضربه می‌زد. در اروپا، آنیلا، سردار قوم هون به این بازی علاقه فراوانی داشت و پس از هر جنگ در جشنی که ترتیب می‌داد، بازی چوگان برگزار می‌کرد.

قوانین چوگان امروزی

در چوگان، هدف وارد کردن توپ به دروازه تیم مقابل است؛ در حالی که هر بازیکن روی یک اسب نشسته و برای ضربه‌زدن به توپ، از یک چوب کمک می‌گیرد.

زمین

طول زمین چوگان ۲۷۵ و عرض آن ۱۸۳ متر است. در دو انتهای زمین و در میانه خط عرضی، دو تیر عمودی به ارتفاع ۳/۵۰ متر قرار گرفته‌اند که دروازه‌های چوگان هستند. عرض دروازه‌ها ۷/۳۲ متر است. در هر نیمه زمین، دو خط عرضی

چوگان در آثار نویسندگان

گزنفون، مورخ یونانی، در کتاب «کوروش‌نامه» می‌نویسد: «در دو انتهای میدانی وسیع، دو دروازه از ستون‌های سنگی درست می‌کردند و دو دسته ۱۵ تا ۲۰ نفری مشغول بازی می‌شدند. برنده دسته‌ای بود که گوی را از دروازه دسته دیگر عبور می‌داد. این بازی فواید فراوانی در نشانه‌گیری، پیروزی بر حریف، مقاومت و دفاع از دروازه خود، و خم شدن حین تاخت برای ضربه‌زدن دارا بود.»

«عالی‌قاپو» یا «عالی‌قاپی» عمارتی در اصفهان پایتخت صفویان بود که شاه عباس صفوی مسابقات چوگان را از آن‌جا تماشا می‌کرد. نهونو، سیاح

فرانسوی، سفرنامه خود نوشت: «پادشاه در نوروز به سفیران دیگر کشورها اجازه دیدار می‌دهد و در کنار آنان مسابقه چوگان، اسب‌سواری، جنگ حیوانات و دیگر سرگرمی‌ها را تماشا می‌کند.»

کتاب «قابوس‌نامه»، اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر که در قرن پنجم نوشته شده است، ۴۴ فصل دارد. فصل نوزدهم این کتاب «باب چوگان‌زدن» نام دارد. در این کتاب تعداد بازیکنان هر تیم هشت نفر ذکر شده است. در شاهنامه فردوسی، در داستان سیاوش، از مبارزه چوگان ایرانیان به رهبری سیاوش و تورانیان به رهبری افراسیاب سخن گفته شده است:

ز چوگان او گوش شد ناپدید
تو گفتی سپهرش همی برکشید.
در داستان بهرام گور نیز از چوگان یاد شده است:
چو بر هفت شد رسم میدان نهاد
همآورد و هم رسم چوگان نهاد.
و در بخش دیگری از این داستان آمده است:
به موبد نبودش به چیزی نیاز
ز فرهنگ و چوگان و از یوز و باز
فردوسی در شاهنامه تعداد بازیکنان هر تیم را ۱۴ نفر ذکر کرده است. خیام نیز در اشعار خود از چوگان نام برده است.

مخصوص اسب‌سواری که به راحتی درون چکمه ورزشکار می‌رود و با استفاده از کمر بند، در کمر ورزشکار محکم می‌شود. سوارکاران برای محافظت از زانو، زانوبند می‌بندند. هم‌چنین همه موظف‌اند که کلاه ایمنی مخصوص بر سر بگذارند. علاوه بر پوشش اسب‌سوارها، ساق دست و پاهای اسب‌ها هم باندپیچی می‌شود تا از مصدومیت اسب جلوگیری شود.

بازیکنان

در هر تیم چهار سوارکار بازی می‌کنند و محل بازی هر یک نیز مشخص است. شماره یک تهاجمی‌ترین بازیکن تیم است و در طول مسابقه با مدافع شماره ۴ حریف رقابت می‌کند. شماره ۲ علاوه بر نقش تهاجمی و تلاش برای گل‌زنی، برای رساندن توپ به شماره ۱ تلاش می‌کند. شماره ۳ حرکات دفاعی را به حمله تبدیل می‌کند و شماره ۴ دفاع را برعهده دارد.

اسب مسابقه

اسب چوگان از نژاد «پونی» است که کوتاه قامت است و ارتفاع آن به ۱/۶-۱/۴ متر می‌رسد. این ارتفاع به سوارکار کمک می‌کند که راحت‌تر خم شود و به توپ ضربه بزند. هر بازیکن حداقل باید دو پونی داشته باشد تا در طول مسابقه از هر دوی آن‌ها استفاده کند.

حق تقدم

هنگامی که مسابقه جریان دارد، بازیکنی حق دارد به توپ ضربه بزند که علاوه بر تاختن به سمت توپ، طوری حرکت کند که توپ در سمت راست او قرار داشته باشد. در این حالت هیچ بازیکنی نمی‌تواند مسیر او را سد کند؛ مگر آن که فاصله مدافع، خیلی نزدیک‌تر از مهاجم به توپ باشد.

داوران

در هر مسابقه دو داور سوار بر اسب در زمین حضور دارند. در صورتی که بین آن دو اختلاف نظری به‌وجود آید، نظر قطعی توسط داور سوم داده می‌شود که در بیرون زمین قرار دارد.



وجود دارد که خطوط ۴۰ یارد (۳۷ متر) و ۶۰ یارد (۵۵ متر) نامیده می‌شوند.

توپ

قطر توپ چوگان ۳/۸ سانتی‌متر و وزن آن ۱۳۵ گرم است. رنگ آن سفید است و از مواد سختی چون چوب، عاج، پلاستیک یا نی بامبو ساخته می‌شود.

چوب‌دستی (چوگان)

چوب‌دست چوگان، چوبی به طول ۱۲۹ سانتی‌متر است که در انتهای آن یک برآمدگی به شکلی وجود دارد که به چوب حالت T برعکس (L) می‌دهد تا ورزشکار به راحتی بتواند با آن به توپ ضربه بزند. جنس چوب‌دستی از چوب‌های سبک و مقاوم است.

زمان

مسابقه چوگان از شش زمان هفت دقیقه‌ای تشکیل شده که هر کدام از این زمان‌ها یک «چوکه» (چوکا) نام دارد. این کلمه از لغت هندی «چاکار» گرفته شده است. «چاکار» هم از لغت «چاکرا» گرفته شده است که در سانسکریت به معنای «دور، چرخ» است. بسته به نوع



گاه شمار

سربازان انگلیسی در منطقه پنجاب هندوستان (که بعدها قسمتی از پاکستان شد) با ورزشی آشنا شدند که مخصوص اشراف‌زادگان بود. سربازان این بازی را آموختند و مسابقات «پولو» را بین خود برگزار کردند.	۱۸۷۳	۱۸۷۴	۱۸۷۵	۱۸۷۶	۱۸۹۸	۱۹۰۰
نخستین مسابقه چوگان در هارلینگهام برگزار شد.	اولین مقررات چوگان در باشگاه هارلینگهام تدوین شد.	مسابقات چوگان به زمان‌هایی تقسیم شد که «چوکا» نام گرفتند.	چوگان به آمریکا رفت.	چوگان را در المپیک پذیرفتند. اما ۲۴ سال بعد مشکلات حمل‌ونقل آن را از المپیک حذف کرد.		

قرار است در این صفحه خبر خروای رادیوی ذهن را معرفی کنیم. اگر ندانی موج رادیوی ذهنت در چه فرکانسی صدای شفاف می‌دهد، نمی‌توانی آن را تنظیم کنی. اما در این جا فرکانس‌های خارج از موج را به تو معرفی می‌کنم. مثل طوفان است: آنتن را کج می‌کند، تلویزیون ذهنت برفکی می‌شود و... می‌دانی کی؟ وقتی فاجعه می‌شود.

کمال کجاست؟

علیرضا متولی

آخرین شماره مجله در سال تحصیلی را در اختیار داری. سعی کردم مطالب مهمی را که در ارتباط با خطاهای شناختی در میان ما رواج دارند، برایت بنویسم. اما همه خطاهای شناختی این‌ها نیستند. برای من کافی است که تو را با چنین واقعیتی روبه‌رو کنم که بیشتر وقت‌ها، رنج‌هایی که در زندگی می‌بریم و با آن‌ها کلنجار می‌رویم، به دلیل این است که ذهن ما روی موج درست قرار ندارد. وقتی که موج رادیوی ذهن ما تنظیم نباشد، نگاه ما به بیرون از خودمان نگاهی تار و مخدوش است. به همین دلیل نمی‌توانیم ارتباط خوبی با خودمان و دیگران برقرار کنیم. فکر می‌کنم اگر از همین سن و سال بتوانی شناختی درباره خطاهای شناختی پیدا کنی، بهتر می‌توانی ذهنت را کنترل کنی. برای رفتن به یک نشانی باید نشانی درست را بدانی. اما در زندگی ممکن است گاهی نشانی‌های درست را غلط برویم. یک نشانی درست در زندگی درونی ما هست که ممکن است از آن به غلط استفاده کنیم. و آن چیزی نیست جز «کمال‌طلبی»!

کمال‌طلبی؟

بله، کمال‌طلبی؛ یعنی این که بخواهی در هر چیزی کامل باشی. کمال‌طلبی یک حس درونی است که باعث پیشرفت بشر می‌شود.

این که بد نیست!

بله در اصل اگر کمال‌طلبی در انسان وجود نداشته باشد تکامل پیدا نمی‌کند. اما همین کمال‌طلبی اگر درست استفاده نشود، نتیجه‌اش هیتلر و چنگیز مغول است. پس آن چه در این جا برایت می‌گویم همان کمال‌طلبی منفی است. که بعضی از روان‌شناس‌ها به آن بی‌نقص‌طلبی هم می‌گویند.

مگر نباید آدمی در هر چیزی کامل باشد

آدمی باید سعی کند در هر چیزی کامل باشد. اما این امکان ندارد. اصلاً امکان ندارد آدمی بتواند در هر چیزی کامل باشد. کامل فقط خداست. بنده‌های خدا موجوداتی ناقص هستند و تمام تلاششان این است که این نقص‌ها را برطرف کنند. تو می‌توانی بگویی می‌خواهم بهترین باشم.

بهترین؟

بله، تو می‌توانی در کاری تلاش کنی و بهترین باشی، اما نمی‌توانی کامل‌ترین باشی. تفاوت بهتر بودن با کامل بودن در این است که بهتر بودن یک امر نسبی است و کامل بودن یک امر مطلق. دومین فرق آن این است می‌توان چنین بیان کرد که وقتی می‌خواهی بهترین باشی، با چیزهای قابل شمارش و اندازه‌گیری روبه‌رو می‌شوی، اما وقتی می‌خواهی کامل باشی با یک مسئله ذهنی روبه‌رو هستی. تو هر جای دنیا باشی، می‌توانی سعی کنی بهترین شهروند و بهترین دانش‌آموز باشی.

کامل‌ترین شهروند

امکان ندارد تو کامل‌ترین شهروند باشی، چون تعریف واحدی ندارد. چون هیچ‌جای دنیا کامل‌ترین شهروند یا کامل‌ترین دانش‌آموز قابلیت ارزیابی ندارد. برای تو کافی است تلاشت را بکنی. و اگر نشد خودت را رنج ندهی.

پدیده رنج‌آور؟

بله، رنج‌آور است، چون باعث افسردگی می‌شود. مثل این است که بخواهی از سربالایی بالا بروی، اما روی شانه‌هایت کوله‌ای سنگین گذاشته باشی. یا دیر به مقصد می‌رسی، یا از بالا رفتن لذت نمی‌بری و یا وقتی رسیدی خسته‌ای. هر وقت کمال‌طلبی یابی نقص‌طلبی در تو احساس بد ایجاد کند، به آن می‌گوییم کمال‌طلبی منفی.

حالا این کمال‌طلبی چی هست؟

بگذار مثال بزنم. با خودت نجوا می‌کنی: «اگر به معیارها و ارزش‌های زندگی‌ام نرسم، خودم را نمی‌بخشم.» به این می‌گویند: «کمال‌طلبی اخلاقی» (نبخشیدن خودت در تو احساس منفی ایجاد می‌کند اما اگر بگویی من تلاشم را کردم و باز هم تلاشم را می‌کنم، تو کمال‌طلب مثبت هستی). یا فکر می‌کنی، دو دوست هرگز با هم مشاجره نمی‌کنند. به این می‌گویند: «کمال‌طلبی ارتباطی». آدم باید همیشه شاد باشد و احساسات منفی نداشته باشد. این هم «کمال‌طلبی احساسی» است. خوش‌تیپ نیستم و باید به ظاهرم برسیم. این هم «کمال‌طلبی در وضع ظاهر» است. «کمال‌طلبی عملکردی»: من باید در کارم موفق بشوم! اگر گرفتار این افکار هستی، باید فکری به حال خودت بکنی. باید موج ذهن‌ت را تنظیم کنی. باید بدانی هر کاری انجام می‌دهی، حتماً نباید در آن موفق شوی. باید بپذیری گاهی باید شکست بخوری. باید وضع ظاهرت را همین‌طور که هست بپذیری. نباید وقت خودت و ذهن‌ت را صرف زیباتر شدن خودت بکنی. باید بپذیری گاهی میان دوستان صمیمی هم مشاجره پیش می‌آید.

راه‌چاره؟

راه‌چاره این است که اول از همه در این زمینه‌ها مطالعه کنی تا ریزه‌کاری‌های ذهن را بشناسی. بعد هم بدانی که هیچ‌چیز در دنیا به جز خداوند کامل نیست. هر وقت نجوایی در درون افکار دیدی که بوی کمال‌طلبی می‌دهد، آن را با یک امر نسبی تعویض کنی.



لذت خانه به دوشی!

در سفر صاحب خانه باشیم

محمد دشتی

در بسیاری از مواقع می‌توان با برنامه‌ریزی، هزینه‌های سفر را کاهش داد و در عین حال سفر جذاب و دل‌پذیرتری داشت. در ایام تعطیلات و در فصل‌هایی که اکثر مردم فرصت را برای سفر مناسب می‌دانند، نبودن مکانی برای اقامت و استراحت می‌تواند به مانعی جدی برای سفر تبدیل شود. در چنین ایامی تنها راه، دل‌کندن از سفر نیست. معمولاً مردم ترجیح می‌دهند در شرایط آب و هوایی مناسب به سفر بروند. بنابراین اگر بتوانیم مشکل اقامت و پیدا کردن فضایی برای استراحت را حل کنیم، مسافرت دل‌پذیری خواهیم داشت. استفاده از چادرهای مسافرتی، راهی بسیار مناسب و گزینه‌ای خوب برای حل مشکل محلی برای اقامت و استراحت است. می‌توانیم خانه کوچک خودمان را همراه ببریم و هر جا لازم شد، آن‌را برپا کنیم. با توجه به هزینه زیاد واحدهای اقامتی، به خصوص در ایام شلوغی، در هزینه‌های سفر هم صرفه‌جویی خواهد شد.

چادر مناسب برای مسافرت

انتخاب نامناسب چادر سفری می‌تواند سفر را به خاطره‌ای ناخوشایند تبدیل کند. پس انتخاب چادری که بتواند به عنوان مکانی امن و مطمئن، فضایی مناسب را برای اقامت ما فراهم آورد، بسیار مهم و حیاتی است. در انتخاب چادر به موارد زیر توجه کنید:

● سعی کنید حداقل به اندازه یک نفر چادر را بزرگ‌تر تهیه کنید، زیرا چادری که اصطلاحاً چهار نفره است، فقط به اندازه‌ای فضا دارد که چهار نفر مناسب به هم بتوانند بخوابند. چنین فضایی معمولاً برای یک مسافرت خانوادگی که وسایل زیادی هم به همراه دارید و هم‌چنین می‌خواهید راحت‌تر استراحت کنید، فضای مطلوبی نیست.

● بهتر است مدلی را تهیه کنید که دارای ارتفاع بیشتری باشد، زیرا اکثر چادرها به علت ارتفاع کمی که دارند باعث سختی رفت‌وآمد و انجام کارهایی هم‌چون تعویض لباس و غیره می‌شوند. در مسافرت خانوادگی این نکته باعث آزار افراد خواهد بود.

● از چادرهای دوپوش که دارای یک لایه اضافی برای جلوگیری از نفوذ باران هستند، استفاده کنید. زیرا هر قدر هم که پارچه چادری

ضدآب باشد، باز هم هنگام بارش باران در صورتی که تماسی از داخل با پارچه چادر ایجاد شود، باعث نفوذ آب به داخل می‌شود، ولی در چادرهای دوپوش این مشکل وجود ندارد. ● حتماً تمام درزها و دوخت‌ها را از نظر عدم وجود اشکال در دوخت، و هم‌چنین تمام زیپ‌ها و چسب‌های چادر را وارسی کنید.

انواع چادر

چادرهای مسافرتی از نظر شکل ظاهری چند نوع هستند:

چادرهای چارچوب‌دار: این نوع چادر بهترین و بیشترین فضا و سقف آزاد برای ایستادن را دارد. فضاهای خواب، آشپزی و نشستن در آن از هم جدا هستند. قاب یا چارچوب در این چادر از جنس استیل است.

چادر گرده ماهی: چادری است مثلثی با یک تیر افقی در طول چادر که توسط دو

حمل آن

نیز آسان

است. حتی در

بازار اندازه‌های مناسب

این نوع چادر برای تعداد

افراد زیاد نیز یافت می‌شود.

چادر گنبدی به علت قیمت

مناسب، راحتی حمل، سبک بودن

و... پرفروش‌ترین نوع چادر است. توجه

داشته باشید که هرچه ارتفاع گنبد

بیشتر باشد، آسیب‌پذیری آن در برابر باد

بیشتر خواهد بود.

چادر گردشی: در این چادر تیرک‌ها و گنبد

به‌صورت کشیده‌اند. جنس چادر از





نایلون و پلی استر است و معمولاً دارای پنجره است. این چادرها دارای قسمت دالان مانند خارجی برای استفاده از سایه بان و انجام آشپزی هستند.

چادر تونلی / حلقه‌ای: چادرهای حلقه‌ای و تونلی بسیار به هم شبیه هستند. در این چادرها معمولاً یک یا چند تیرک به صورت حلقه‌ای در عرض چادر عبور می‌کند. وجود تیرک‌های دایره‌ای موجب می‌شود که دیواره چادر به شکل تونل درآید و فضای داخل آن نسبت به بسیاری از انواع چادرها بیشتر باشد. این چادر معمولاً بسیار مقاوم و سبک و مورد علاقه کوه‌نوردان است.

کجا چادر بزنیم؟

● زیر چادر از هرگونه

● محل ریزش بهمن، فرود آمدن سنگ، آمدن سیل، و به گونه‌ای باشد که بالا آمدن آب دریا آن را در خطر قرار ندهد.

● محل چادر همچنین باید دور از کناره راه‌ها و در بالای آن‌ها قرار داشته باشد تا افراد و وسایل نقلیه با آن برخورد نکنند.

مر اقب خانه کوچکمان باشیم!

● از آن‌جا که چادر از پارچه ساخته شده است، در تماس با اجسام تیز و برنده پاره می‌شود. به همین دلیل باید در بستن آن دقت کرد که میخ‌های چادر و تیرک‌ها در کیسه‌ای محکم و به‌طور جداگانه در کنار چادر قرار گیرند.

● چادر را روی باربند خودرو و زیر بارهای سنگین و تحت فشار قرار ندهید.

● هیچ‌گاه چادر را به صورت خیس جمع نکنید و اگر مجبور به این کار شدید، در اولین فرصت آن را از کیسه مخصوص چادر خارج و در هوای آزاد خشک کنید.

● برای دوام بیشتر کف چادر بهتر است قبل از نصب چادر زیر آن پارچه و یا زیرانداز قرار دهید تا از برخورد مستقیم آن با سطح زمین جلوگیری شود.

● بندهای چادر را در حد لازم بکشید و سفت کنید. فشار بیش از حد موجب پاره شدن بند و یا بدنه چادر می‌شود.

● برای باز و بسته کردن زیپ‌های چادر از دو دست استفاده کنید و به صورت صاف و بدون زاویه آن‌ها را باز و بسته کنید.

● از قرار دادن چادر در کنار مواد نفتی و شیمیایی و شستن آن با این مواد جدا خودداری کنید.

● هرگونه پارگی حتی کوچک و آسیب جزئی را قبل از زیادتر شدن آن و قبل از سفر واریسی و ترمیم کنید.

چه کارهایی خطر دارد؟

● از روشن کردن هرگونه وسیله گرمایی و روشنایی دارای شعله در چادر خودداری کنید. پوشش چادر قابل اشتعال است و ایجاد شعله در چادر می‌تواند خطر آفرین باشد. بهتر است طبخ غذا در خارج و دور از چادر انجام گیرد و برای روشنایی از چراغ‌های باتری‌دار استفاده کنید. برای گرم شدن در چادر از پوشاک گرم، کیسه خواب و یا کیسه آب گرم استفاده کنید. ● برای جلوگیری از ورود حیوانات موذی و گزنده و نفوذ سرما و باد و باران، در چادر فقط هنگام زمان ورود و خروج باید باز شود. ● ظرفیت هر چادر مشخص است و معمولاً برای یک تا چند نفر طراحی می‌شود. استفاده بیش از ظرفیت موجب وارد آمدن خسارت به چادر می‌شود.

چادر مسافرتی با فناوری مدرن

یک شرکت فعال در زمینه طراحی و دوخت چادرهای مسافرتی به تازگی یک چادر مسافرتی ویژه‌ای طراحی کرده است. این چادر انرژی خورشید را به انرژی الکتریکی تبدیل می‌کند. داخل آن یک نمایشگر «LCD» تعبیه شده است که نیروی برق را از نور خورشید می‌گیرد. این چادر از جنس ویژه‌ای ساخته شده است و هنگام تاریکی، نور زردی را از خود ساطع می‌کند و جلوه زیبایی به خود می‌گیرد.

برخی قوانین سفر

- **قانون اول:** محیط زیست را آلوده نکنیم.
- **قانون دوم:** با هم سفر خوب سفر کنیم.
- **قانون سوم:** مجهز سفر کنیم.
- **قانون چهارم:** از سفر لذت ببریم.
- **قانون پنجم:** با دیگران تعامل برقرار کنیم.

سنگ

و بوته باید

پاک باشد.

زمین‌های نرم خاکی

و ماسه‌ای بهترین نوع

انتخاب هستند، زیرا نرمی زمین

استراحت مطلوبی را به دنبال دارد و هم چنین کف چادر صدمه نخواهد دید.

● دقت کنید، زمین خیس نباشد و رطوبت نداشته باشد.

● مکان نصب چادر حتی الامکان باید به گونه‌ای باشد تا هنگام باد و توفان کمترین فشار به چادر وارد شود.

● محل انتخابی برای نصب چادر باید دور از

وقتی خرج از کیسه خلیفه نیست

هوشنگ صدفی

میلتون فریدمن، پدر اقتصاد بازار آزاد، دربارهٔ خرج کردن پول چهار راه حل مطرح می‌کند:

- می‌توانیم پول خودمان را برای خودمان خرج کنیم. در این حالت پول را با وسواس خرج می‌کنیم تا هزینه حداقل و منفعت حداکثر شود.
- می‌توانیم پول خودمان را برای دیگری خرج کنیم. مثلاً یک هدیهٔ تولد بخریم. در این صورت خیلی به محتوای هدیه کاری نداریم، اما به قیمتش توجه داریم.
- می‌توانیم پول دیگران را خرج خودمان کنیم. در این صورت من خودم را یک نهار خوب مهمان می‌کنم!
- و در نهایت می‌توانیم پول دیگری را برای دیگری خرج کنیم. اگر چنین شود، نه دل‌نگران پولی هستیم که خرج می‌شود و نه نگران چیزی که کسب می‌شود. به‌نظر شما راه پنجم و ششمی هم وجود دارد؟

یه تومنم یه تومنه!

چندی پیش در تاکسی خانمی به راننده می‌گفت بهتر است به جای ۸۰۰ تومان، مبلغ هزار تومان کسر کند، چون حوصلهٔ نگهداری دویست تومان پول خرد را ندارد! اما مادر بزرگم روزی برایم نقل کرد، برخی از لوازم کوچک آشپزخانه‌اش را از طریق پس‌انداز کردن همین پول‌های خرد خرید نان و سبزی تهیه کرده است.

صرفه‌جویی

صرفه‌جویی در نگاه اقتصادی چیست؟ صرفه‌جویی به مفهوم مصرف چیزی به شکل درست و مناسب است. این موضوع در ایجاد تعادل میان درآمد و هزینه نقش اساسی دارد و در حوزهٔ اقتصاد خانواده نیز می‌تواند تأثیرگذار و سرنوشت‌ساز باشد. صرفه‌جویی علاوه بر این که در حوزهٔ اقتصاد شخصی معنا و مفهوم می‌یابد، در حوزهٔ اقتصاد عمومی نیز معنا دارد. امام خمینی(ره)

این رویهٔ اقتصادی در زندگی به معنی صرفه‌جویی و استفادهٔ بهینه از منابع اقتصادی است؛ موضوعی که دغدغهٔ اصلی مدیران خانوار، و مسئولان بخش دولتی و غیردولتی است. خوب است بدانید که راه‌آهن سراسری ایران از همین منابع خرد اقتصادی راه‌اندازی شد. مالیاتی که حکومت وقت ایران بر قند و چای مصرفی مردم بست و آن را به تدریج برای ساخت راه‌آهن ایران هزینه کرد.

بنابر این ضرب‌المثل همدانی که «یه تومنم یه تومنه»، ارزش منابع خرد اقتصادی بیش از پیش مشخص می‌شود. به عبارت دیگر از منظر همدانی‌ها، در موقع مناسب یک تومان هم ارزش خاص خود را دارد؛ هر چند که اغلب ما شاید ارزش این نوع منابع خرد را در مناسبات اقتصادی روزمره ندانیم. برخی از مردم در حین خرج کردن چندان رغبتی به گرفتن پول‌های خرد ندارند، ولی در صورت نیاز همین پول‌های خرد می‌توانند ارزش اقتصادی داشته باشند. برای مثال، یک سکهٔ صد تومان به تنهایی ارزش زیادی ندارد، اما وقتی دو سکهٔ صد تومانی داشته باشیم، با آن می‌توانیم هزینهٔ سفر طولانی میدان آزادی در غرب تهران تا چهارراه تهران‌پارس در شرق پایتخت را بپردازیم. پس می‌بینید که: «یه تومنم یه تومنه».

بازارچه دانش آموزی

امروزه برخی از مدارس متوسطه برای افزایش دانش اقتصادی نوجوانان و جوانان دست به ابتکارهای جالبی زده‌اند. یکی از این نوع ابتکارها، راه‌اندازی بازارچه دانش آموزی است. در این بازارچه‌ها دانش آموزان با همکاری اولیای خانه و مدرسه می‌توانند برای کسب درآمد و فعالیت اقتصادی برنامه‌ریزی کنند و در صورت امکان، با تهیه برخی کالاها و فروش آن‌ها به دانش آموزان و خانواده‌ها، به درآمد برسند. بروز چنین رفتارهای کنترل‌شده‌ای، نه تنها باعث افزایش اعتماد به نفس دانش آموزان می‌شود، بلکه توانمندی آن‌ها را در حوزه‌های مهارتی اقتصاد نیز تقویت می‌کند. بنابراین اولیای خانه و مدرسه می‌توانند با نزدیکی به فصل تابستان، با برنامه‌ریزی مناسب دانش آموزان را برای کسب تجربه در حوزه‌های اقتصادی آماده کنند. ناگفته نماند که در گذشته‌های نه چندان دور، دانش آموزان براساس آموزه‌های عرفی جامعه، بعد از فراغت از تحصیل بدون هیچ دغدغه و نگرانی وارد بازار کار می‌شدند و تا پایان فصل تعطیلات درآمدهایی کسب می‌کردند؛ به گونه‌ای که برخی از دانش آموزان ایرانی از طریق اندوخته‌های تابستانی پول توجیبی خود را تأمین می‌کردند. اما امروزه به‌خاطر توسعه شهرها و عدم شناخت خانواده‌ها از محیط‌های کار، رغبت چندانی برای فرستادن کودکان به فضاهای «وستا و شاگردی» در محیط‌های کار و کسب وجود ندارد. در حالی که تجربه‌های علمی و عملی نشان داده‌اند، اعتماد به نفس و خطرپذیری پدران و مادران فعلی در فضای کسب و کار، بیشتر به تجربه دوران نوجوانی و جوانی آن‌ها برمی‌گردد!

مصرف زیاد و بیش از نیاز آب و برق را نه تنها نادرست و حرام می‌داند، بلکه آن را ضمان‌آور دانسته است و شخص را نسبت به جامعه مدیون می‌شمارد. در علم اقتصاد، چون سخن از تولید، توزیع و مصرف است، واژه صرفه‌جویی به معنای مصرف درست و مناسب چیزی است که در اختیار شخص قرار دارد و در ازای آن کار و یا هزینه‌ای پرداخت شده است. عده‌ای صرفه‌جویی را به معنای کم مصرف کردن معنا کرده‌اند، ولی به نظر می‌رسد این معنا نمی‌تواند اقتصادی باشد؛ زیرا هدف از تولید یک شیء اقتصادی، مصرف آن است و مصرف چیزی زمانی به وقوع می‌پیوندد که آدمی به آن نیاز داشته باشد و با مصرف آن چیز نیازی از نیازهای وی برآورده می‌شود.

برنامه‌ریزی دخل و خرج

راستی تاکنون فکر کرده‌اید چگونه می‌توان با درآمدهای موجود تا پایان ماه دوام آورد؟ و یا چگونه می‌توان دخل و خرج یک خانواده را تا پایان سال برنامه‌ریزی کرد؟ خود شما برای پول‌های توجیبی چه برنامه‌ای ریخته‌اید؟ آیا برای تعطیلات تابستانی برنامه‌ای برای کسب درآمد تدارک دیده‌اید؟ راستی برنامه‌ریزی چیست؟ برای دست‌یافتن به هدف موردنظر، باید قبل از هر نوع تلاش فیزیکی یا هرگونه اقدامی برای انجام کار، تلاش ذهنی یا برنامه‌ریزی کافی صورت بگیرد. برنامه‌ریزی شالوده هر حرکت اقتصادی را تشکیل می‌دهد. برنامه‌ریزی به عنوان یک نگرش و راه زندگی، متضمن تعهد به عمل بر مبنای اندیشه و عزم راسخ برای رسیدن به هدف است. بنابراین، برای رسیدن به هدف، داشتن برنامه‌ریزی ضرورت دارد.



حکایت

بخیل

شخصی با بخیلی رفاقت داشت. یک روز به او گفت: «می‌خواهم به مسافرت بروم. برای یادگاری، انگشتر خود را به من بدهید تا هر وقت آن را ببینم، از شما یادخیر کنم.»
بخیل گفت: «هر وقت انگشتر خود را از انگشتر خالی دیدی از من یاد کن که تو انگشتر خواستی و من ندادم!»
نقل از کتاب کشکول منتظری یزدی

بفرما خرما

نقل است که رسول اکرم (صلی‌الله علیه و آله) به هر کس بر خورد می‌کردند، از بزرگ و کوچک، و ثروتمند و فقیر، سلام می‌کردند و اگر به جایی حتی برای خوردن خرمایی خشک دعوت می‌شدند، آن را کوچک نمی‌شمردند. زندگی‌شان کم‌هزینه بود و بزرگ‌طبع، خوش‌معاشرت و گشاده‌رو بودند. بی‌آن که بخندند، همیشه متبسم بودند، بی‌آن که



اخمو باشند، محزون بودند، و بی‌آن که از خود ذلتی نشان دهند، متواضع بودند. می‌بخشیدند، ولی اسراف نمی‌کردند. دل‌نازک و نسبت به تمام مسلمانان مهربان بودند.

کفش ورزشی

وزن این کفش ورزشی ۳۹۰ گرم است

لایه های کناری
برای تهویه هوا

لایه رویی فلزی
بسیار نازک و مانع عبور گردوغبار

لایه رویی با فتاوری پالا
قابلیت عبور هوا بدون گرد و غبار

محافظ پنجه
ایجاد فضایی مناسب و قالبی به شکل پا متناسب با ورزش مورد نظر، محافظ پا، سبک و تنفس پذیر

پدنه
مورد استفاده برای به حرکت در آوردن دوباره جریان هوا

کفی های داخلی
فعالیتشان تأمین راحتی، ایستایی و مراقبت از پاست. باید سبک و انعطاف پذیر باشند.

ایمان اوجیان | کفش های ورزشی از قرن ها پیش در زمان مصریان باستان مورد استفاده بوده اند، اما در دهه های اخیر پوشیدن کفش ورزشی تقریباً همه گیر شده است. اولین کفش ورزشی به طور خاص در سال ۱۸۹۳ میلادی ساخته شد. این کفش ها که از جنس کرباس ساخته می شدند، بین سربازانی که در بنادر مستقر بودند و اجباری به پیاده روی نداشتند، بسیار محبوب بودند. امروزه کفش های ورزشی با فناوری های پیشرفته ای طراحی می شوند تا در ورزش های گوناگون نیاز ورزشکاران را برآورده سازند. از ابتدایی ترین کارهای انجام شده روی کفش های ورزشی استفاده از کیسه های هوا بین لایه های زیرین و تحتانی کفش است که باعث حفاظت بیشتر از کف پا می شود.

لایه فربه گیر
ساخته شده از ماده ای نیمه سخت که در مقابل فشار داخلی پاشنه به لایه ها مقاومت می کند و در عین حال، حالت بالشتکی و نرمی دارد.

کفی کفش
ساخته شده از فوم تا حالت بالشتکی و نرمی خاصی را ایجاد کند. این لایه باعث کاهش فشار می شود.

سیستم بالشتکی
مواد ویسکوز، قرار داده شده در منطقه فشار برای دویدن بهتر

کفی کفش دوم
متصل به قسمت جلویی پنجه پا با یک کفی

پند کفش
به شکل بند، کش و زیپ برای نگه داشتن پا در کفش به طوری که دویدن و حرکت را به راحتی میسر کنند.

حرکت های کناری
از جمله حرکت های بسیار خطرناک برای ورزشکاران است. کفش مناسب از بروز این خطر جلوگیری می کند. سه حالت قرار گرفتن پا به این ترتیب است:

تاق باز	خمی	په پست
به کفش های نرم و بالشی نیاز است. ۲ درصد افراد	حالت صحیح و بدون مشکل ۲۴ درصد افراد	تمایل داشتن پا به داخل به دلیل اضافه وزن یا کف پای صاف ۷۴ درصد افراد



دو و میدانی



فوتبال



بسکتبال



تنیس



هاکی



کفش های تمرین کراس



راکبی



هندبال

کفش های دویدن
کفش های فوتبال
میخ هایی دارند تا
چسبندگی بهتری
در خاک داشته
باشند.

چسبندگی

انعطاف پذیری



کفی ها

ممکن است از مواد طبیعی با حتی
مایع ساخته شوند. در بعضی از آن ها
کیسه های هوا وجود دارد. در هر ورزشی
این لایه طراحی متفاوتی دارد تا به
خوبی روی سطح بچسبد.

کفی های داخلی
تأمین راحتی،
ایستایی و مراقبت
از پا. باید سبک و
انعطاف پذیر باشند.

فیزیک دویدن

۱ شماره

در زمان دویدن،
حرکت پا دایره ای
است. این عمل به
حالت بالشتکی پاشنه
نیاز دارد.
بخشی از پا که تکرار
فشار را متحمل
می شود.



پاشنه پا با
نیروی دو تا
سه برابر وزن
بدن به زمین
ضربه می زند.

۲ قرار گرفتن روی زمین

به طور طبیعی پا به
سمت داخل متمایل
می شود. این عمل
تعادل بدن را حفظ
می کند.



۳ چرخش

فشار از پاشنه به
سمت جلوی پا تغییر
می کند که این همان
فشاری است که برای
جلو رفتن به زمین
وارد می شود.



قمر در عقرب

نگاهی به بروج دوازده گانه

سید امیر سادات موسوی

صورت فلکی «جوزا» است. جوزا یا همان «دوپیکر» یکی از صورت‌های فلکی است که از تصویر دو نفر در کنار هم تشکیل شده است. بر این اساس به متولدین ماه خرداد گفته می‌شود که شخصیت دوگانه‌ای دارند.



در حالی که از چند منظر می‌توان به این توصیفات اندیشید:

۱. چه‌طور ممکن است که تمام متولدین یک ماه خصوصیت‌های کاملاً یکسانی داشته باشند؟ به‌نظر می‌رسد که اخلاق، رفتار و خصوصیات‌های انسان‌ها، بسیار پیچیده‌تر از این تقسیم‌بندی‌های ساده هستند.

۲. نمایی که ما امروز از صورت‌های فلکی در آسمان در نظر می‌گیریم، کاملاً ساخته ذهن پیشینیان ما در حدود ۲۵۰۰ سال پیش است. مثلاً این که «جوزا» را به صورت تصویر دو نفر در کنار هم در نظر می‌گیریم یا «سرطان» را یک خرچنگ تصور می‌کنیم، کاملاً زائیده ذهن ماست و بسیار عجیب است موضوعی که ساخته و پرداخته ذهن ماست، با طبیعت و روحيات انسان‌های متولد آن ماه مرتبط باشد.

۳. گذشته از دو مسئله بالا، ما امروز می‌دانیم که زمین دارای یک حرکت ویژه به نام «حرکت تقدیمی» است. حرکت تقدیمی باعث می‌شود که به مرور زمان، محل خورشید در ماه‌های سال تغییر کند. ۲۵۰۰ سال پیش، خورشید در ماه خرداد در صورت فلکی جوزا قرار می‌گرفت و ما امروزه هم این دو را معادل

«حتماً دوست دارید بدانید که در ماه آینده برایتان چه اتفاقی می‌افتد و چه حوادثی در انتظارتان هستند! در جدول زیر ماه تولدتان را بیابید و فال خود را ببینید.»

حتماً شما هم تا به حال با چنین نوشته‌هایی در مجلات و نشریات روبه‌رو شده‌اید. آیا این پیش‌گویی‌ها و طالع‌بینی‌ها واقعیت دارند؟ در این نوشته قصد داریم که کمی این موضوع را بررسی کنیم.

برج

وقتی که زمین به دور خورشید می‌چرخد، به صورت ظاهری ما احساس می‌کنیم که خورشید در آسمان جابه‌جا می‌شود. مسیر ظاهری خورشید در آسمان را «دایرة البروج» می‌گویند. دایرة البروج تقریباً از ۱۲ صورت فلکی تشکیل شده است که هر ماه از سال را با یکی از آن‌ها مشخص می‌کنیم: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت.



برخی از انواع طالع‌بینی براساس همین بروج هستند. یعنی فال هرکس را براساس برجی که در آن متولد شده است بیان می‌کنند. مثلاً در این تقسیم‌بندی ماه خرداد معادل

هم قرار می‌دهیم. در حالی که حرکت تقدیمی باعث تغییر مکان خورشید شده است و اصلاً در خردادماه خورشید دیگر در جوزا نیست، بلکه در صورت فلکی «ثور» قرار دارد. آیا این خود دلیلی بر بی‌اساس بودن بسیاری از طالع‌بینی‌ها نیست؟

۴. پژوهش‌های آماری نشان داده‌اند که بسیاری از این پیش‌گویی‌ها غلط از آب درمی‌آیند. با این حال جالب است که شاهد اقبال و توجه مردم به آن‌ها هستیم.

آسمان چگونه می‌تواند بر سرنوشت ما تأثیر بگذارد؟

یونانیان باستان، اسطوره‌ها و خدایان خود را در میان آسمان تصور می‌کردند و به صورت‌های فلکی نام خدایان خود را می‌دادند. وقتی که آن‌ها در پی فهمیدن تقدیر خود بودند، به آسمان (که محل خدایان بود) نگاه می‌کردند تا بتوانند متوجه سرنوشت خود شوند. اکنون



با عالم غیب چه کنیم؟

آموزه‌های دینی به ما می‌گویند دنیایی فراتر از جهان مادی نیز وجود دارد که آن را «غیب» می‌نامیم. اما اعتقاد به عالم غیب هرگز به این معنا نیست که هر نوع ادعای غیبی قابل پذیرش است. عالم غیب نیز برای خودش حساب و کتاب و قواعدی دارد و این‌طور نیست که بتوان هر ادعای دروغین و منفعت‌جویانه‌ای را درباره آن باور کرد. در روایات آمده است که وقتی حضرت علی (ع) برای جنگ «پهلوان» به راه می‌افتد، شخصی پیش او می‌آید و می‌گوید: «کنون قمر در عقرب است و اگر به جنگ بروید، شکست خواهید خورد».

حضرت علی پاسخ جالبی به او می‌دهد. می‌گوید: «قمر ما در عقرب است یا قمرِ آن‌ها؟»



ابوریحان بیرونی

این موضوع‌ها برای ما بیشتر شبیه به داستان هستند و باید حواسمان را جمع کنیم که زندگی‌مان را براساس واقعیت‌ها پیش ببریم، نه افسانه‌های دروغین.

ضمناً امروزه دیگر مانند هزاران سال پیش، ماهیت ستارگان، سیارات و خورشید برای ما ناشناخته نیست. شناختی که علم امروز از اجرام سماوی به ما می‌دهد، بسیاری از تصورات قدیمی را باطل کرده است و نمی‌توان به سادگی آن‌ها را پذیرفت.

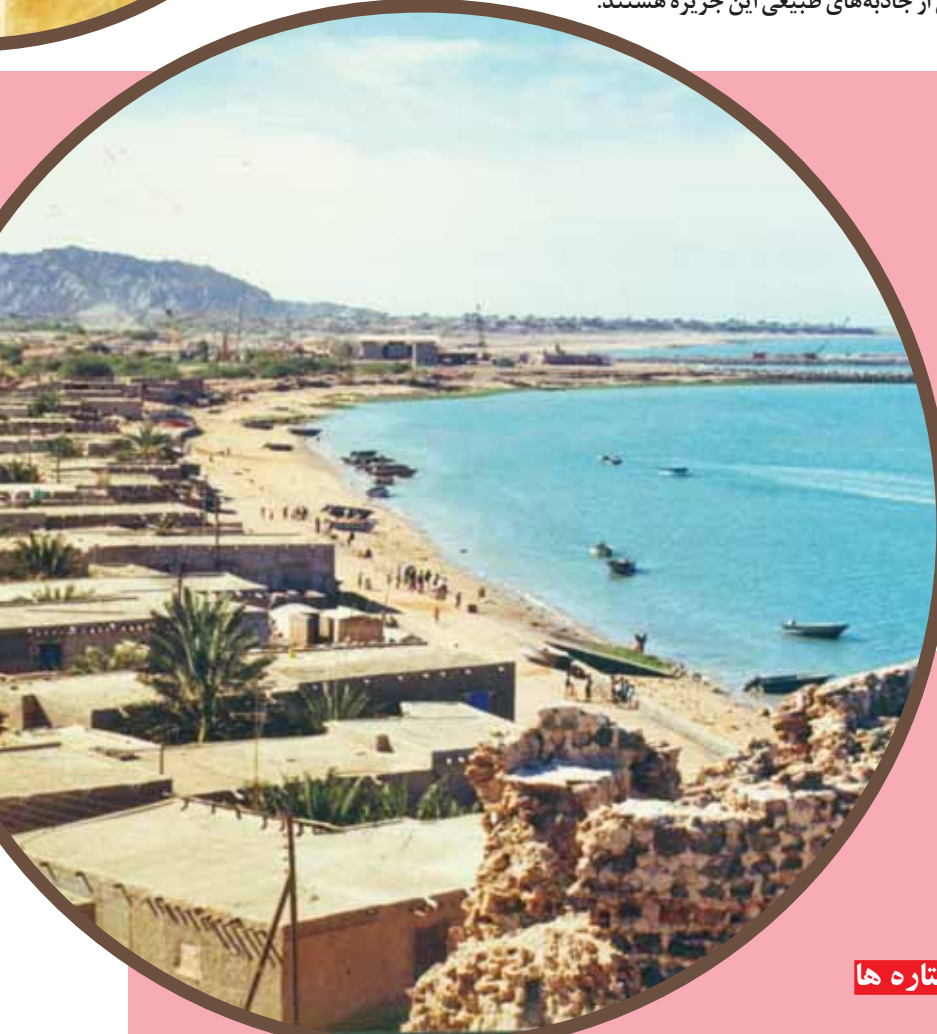
ابوریحان بیرونی که تقریباً ۱۰۰۰ سال پیش زندگی می‌کرده، از جمله دانشمندانی است که با دیده تردید و انتقاد بسیار به طالع‌بینی نگاه می‌کند. او در یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایش با نام «التفهیم»، توضیح می‌دهد که علی‌رغم آن‌چه که خیلی از مردم تصور می‌کنند، طالع‌بینی بر علوم تجربی و ریاضیات متکی نیست و به همین دلیل خودِ او اعتقاد چندانی به این موضوع ندارد.



قسم

مریم سعیدخواه

جزیرهٔ قشم در میان آب‌های خلیج فارس با مساحت نزدیک به ۱۵۰۰ کیلومتر مربع بزرگ‌ترین جزیرهٔ ایران است. این جزیره از بسیاری کشورهای مستقل جهان بزرگ‌تر است و وسعتی دو برابر کشور بحرین دارد. قشم که مانند دلفینی زیبا و بزرگ در تنگهٔ هرمز واقع شده، از توابع شهر بندرعباس، مرکز استان هرمزگان است. از جزیرهٔ قشم در منابع انسانی به نام‌های «کاوآن» یا «بنی کاوان» و «لافت» یاد شده است. در میان عرب‌های منطقه، این جزیره به نام «جزیره الطویله» و در میان فارس‌ها به نام «جزیرهٔ دراز» معروف بوده است. در دورهٔ صفویه از آن به نام قشم یاد کرده‌اند. از سال ۱۳۶۹، قشم جزیرهٔ آزاد تجاری اعلام شد و از آن پس فضای بسیار مناسبی برای سرمایه‌گذاری در آن به وجود آمد. شیلات، پارچه‌بافی، ساخت قایق فایبرگلاس و صنعت پالایش نفت و گاز، از مهم‌ترین صنایع این شهر محسوب می‌شوند. لنج‌سازی، گلابتون‌دوزی، خوس‌دوزی (بافت نوارهای نقره‌ای روی پارچه‌های توری) و سوندبافی (بافتن شاخه‌های برگ‌دار درخت خرما برای پوشش خانه‌ها) نیز از صنایع دستی این شهر هستند. قشم به جز بازار، جاذبه‌های دیگری هم دارد. درهٔ ستاره‌ها، غار نمکدان، تنگهٔ چامکوه، جنگل دریایی حرا، شاه شهید، قلعهٔ پرتغالی‌ها، ساحل بکر، مراکز زیبای خرید، درخت انجیر معابد، جزیرهٔ هنگام، دلفین‌های جزیرهٔ هنگام، زیستگاه لاک‌پشت‌های پوزه عقابی و... همگی از جاذبه‌های طبیعی این جزیره هستند.



شکار صدف



دره ستاره‌ها

مسجد لافت



جنگل های حرا



این جنگل های روی خاک های
لجنی حاصل از فرسایش سواحل
رشد یافته اند و دائما در معرض
جزر و مد آب قرار دارند؛
به طوری که در زمان جزر،
درختان و بستر لجنی آنها از
آب بیرون آمده و به صورت
جزایری پراکنده نمایان می شوند
و در زمان مد، تمامی جنگل حرا
به زیر آب رفته و ناپدید می شود.
درختان حرا آب شور دریا را
شیرین کرده و از آن تغذیه
می کنند.

غار نمکدان

نمکدان قشم به طول
۶۵۸۰ متر است،
طولانی ترین غار
نمکی جهان است.
این غار دارای چندین
تالار بزرگ و دریاچه
نمک به عمق یک متر
است از داخل غار آب
زیرزمینی می جوشد
که به خارج غار راه
دارد که به صورت
چشمه نمک در دامنه
کوه ظاهر می شود.



کارگاه لنج سازی در قشم

لنج سازی از قدیمی ترین صنایع بومی
مردم قشم استان هرمزگان است

دره ستاره ها

دره ستاره ها شاهکار کم نظیر
طبیعت در جزیره زیبای قشم است.
قدمت دره ستاره ها مربوط به حدود
۲ میلیون سال پیش است. اهالی
معتقدند پس از فرو افتادن ستاره ای
در این محل و بر اثر ضربه ای
سهمگین، خاک از زمین بالا آمده و
به هر شکلی که بوده خشک شده و
چنین اشکالی پدید آمده است



تنبل‌ها نخوانند

محمد عزیزی پور

۱

اگر قرار باشد یکی از این حروف را به دلیل هم‌خوانی نداشتن با بقیه حذف کنیم، کدام حرف باید حذف شود؟ طبق چه قانونی؟ [ب ث ح ذ س]

۲

به نظر شما آیا ممکن است از کنار هم قراردادن این چهار تکه، به حرف M برسیم؟ چگونه؟

۳

$$a \times c \times ac = ccc$$

به جای هر یک از دو حرف a و c چه عددی باید گذاشت تا این عمل ریاضی صحیح باشد؟

۴

سر پروانه را از تن جدا کن
به پای سرو زن سر را رها کن
پس آن‌گه حاصل مقصود ما را
به پای گل بزن شکر خدا کن

۵

منظور از عبارت جبری $\frac{k^3}{k^3}$ چیست؟

۶

برای هوش آزمایی شما، دو شکل کاملاً متفاوت را در اختیارتان قرار داده‌ایم. هر چند دو تصویر، کوچک‌ترین شباهتی با هم ندارند، با وجود این، اگر از دقت کافی برخوردار باشید، سه وجه مشترک بین آن‌ها پیدا خواهید کرد. آن‌ها را بیابید.



افقی

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
							*							
					*						*			
				*						*				
			*						*					
	*						*					*		
		*					*				*			
*					*						*			
				*						*				
		*				*					*			
	*					*						*		
				*					*					
			*				*							
				*					*					
			*						*					
				*			*							
							*							

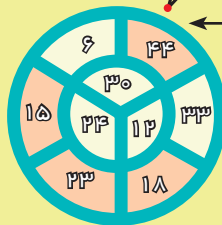
۱. از القاب امام زمان (ع) - رخس سوار؛
۲. گوسفندان - پوششی برای خانم‌ها
۳. ابوان و
۴. جمع بیت - ناتوان - حیات
۵. بی آغاز؛ نام دریایی در گذشته‌های
۶. دور - هم جوار؛ پزشکی - شتر
۷. بی کوهان - محروم از پدر و مادر -
۸. ضمیر اول شخص؛
۹. پسوند محافظت - از ماه‌های
۱۰. سریانی - پسندیده؛ ۸. چند سهم -
۱۱. پایتخت تايوان با حروف درهم‌ریخته -
۱۲. چنار شکسته؛
۱۳. ۹. منسوب به نور - مری شاهزادگان
۱۴. به معنی پدر بزرگ - جانوری دوزیست؛
۱۵. شکوه و زیبایی - آونگ - سخن -
۱۶. تصدیق آلمانی؛ ۱۱. ادامه دادن - به پا
۱۷. خاستن؛ ۱۲. اسم مستعار دهخدا -
۱۸. ابلیس - از رئیس جمهورهای اسبق
۱۹. آمریکا؛ ۱۳. پار سنگ ترازو - معادل
۲۰. ۷۵۰ گرم - سیبل؛ ۱۴. سردار ایرانی
۲۱. مقابل کراسوس - از آن طرف نام
۲۲. ار تغاعاتی در آسیا - فراموشی؛ ۱۵.
۲۳. یادبود - فرزند حضرت هاجر (س).

عمودی

۱. محل شکست حمله نظامی امریکا به ایران در پنجم اردیبهشت ۵۹ - بیست و پنج اردیبهشت روز بزرگداشت این شاعر ایرانی است؛ ۲. فتنه و غوغا - نخست‌وزیر شهید ما - خروار نشده؛ ۳. پشتیبانی - کشتی جنگی - موردها؛ ۴. عامل قتل - مقصود - گنج؛ ۵. برادر پدر - دیگ دهان
۶. گشاد - آهسته - یازده؛ ۶. سی و هشتمین سوره قرآن کریم - از شهدای صدر اسلام - بشارت؛ ۷. برعکس شود گوشه زمین فوتبال است - شهید
۸. روز دوازدهم اردیبهشت ماه؛ ۸. تمام شده - نشانه - یک کاسه مسی؛ ۹. مناسبت دوم اردیبهشت ماه - نام پدر شعر نو ایران؛ ۱۰. او است - سیاه و سفید - سر، بالا؛ ۱۱. عید ویتنامی‌ها - رود مقدس ژرمن‌ها - نوعی وسیله پروازی - نقشه وارونه؛ ۱۲. لوله گوارشی - طرف راست - موزیک نظامی؛
۱۳. گوشه - دندان فرسوده و گرم خورده - جمع مکسر مانع؛ ۱۴. غریبه نیست - برابر - تشکر فرنگی؛ ۱۵. کشوری در اروپای مرکزی - بزرگ‌ترین اثر معماری به جامانده از تمدن عیلامی در نزدیکی شهر باستانی شوش.

پاسخ سرگرمی‌های فروردین ماه ۱۳۹۱

۱. «مازندران» زیرا حرف سوم همه کلمات حرف «ز» است. پس کلمه مازندران مجموعه را کامل می‌کند.
۲. هیچکدام! زیرا روز چهارم هفته سه‌شنبه است نه چهار شنبه.
۳. عدد ۱۲۶۵
۴. تنها به صورت شکل مقابل ممکن است.
۵. مصراع چنین خواهد شد: «پیش لطیف طلعتش قیمت من شکسته شد»
۶. $23 + 18 + 15 + 44 = 100$
۷. تفاوت‌های تصویر دوم نسبت به تصویر اول عبارتند از:
- یک گل در طرف راست (جلو اتومبیل) کم شده
- نوشته جلوی اتومبیل عوض شده
- یک سنگ کوچک اضافه شده (پشت چرخ عقبی اتومبیل)
- بوق اتومبیل عوض شده
- دهانه باد چرخ‌ها ناپدید شده‌اند.
برخی قسمت‌های انتهای فوقانی بدنه اتومبیل در پشت راننده سیاه شده
- یک میخ به چوب بنه بالای رادیاتور اتومبیل اضافه شده
- لوله‌ای به در ماشین اضافه شده
- به در گاراز یک نقش دایره‌ای اضافه شده است.
- به چرخ عقبی یک وصله اضافه شده است.



حل جدول شماره فروردین ماه

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و	و
ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و	و	و	و	و
ب	ا	س	پ	ا	ر	ت	ا	ک	و	ی	و	و	و	و
ی	و	و	و	و	و	و								

پاسخ سرگرمی‌های
اردیبهشت ماه ۱۳۹۱

۱ قانونی که در مورد چینش این حروف دیده می‌شود این است: از حروف (ب) به بعد، حروف الفبا دو تا در میان نوشته شده است، با این حساب باید حرف پنجم (ز) باشد که به جای آن حرف (س) درج شده است. پس در این مجموعه (س) با بقیه هم خوانی ندارد.



۲ می‌توان بجای حرف a عدد ۳ و حرف c عدد ۷ را قرار داد و نتیجه زیر را به دست آورد.

$$۳ \times ۷ \times ۳۷ = ۷۷۷$$

۳ سر پروانه «پ» است که اگر آن را به پای سرو که «و» است اضافه کنیم، «پو» می‌شود. اگر آن را به پای گل که «ل» است اضافه کنیم «پول» می‌شود.

$$\frac{k^3}{2} \quad \text{نیم کاسه}$$

$$\frac{2}{k^3} \quad \text{کاسه}$$

۴ منظور همان ضرب المثل فارسی است که می‌گوید: «کاسه‌ای زیر نیم کاسه است».

۵ منقار عقاب و منگوله کلاه مرد سمت راست کارتی که در بوتیک به دیوار آویخته شده و شبروانی خانه قلعه کوه سمت چپ تصویر اول و نوک شاخه پائینی یکی از درخت‌های پوشیده از برف سمت چپ



حل جدول شماره اردیبهشت ماه

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱
۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲
۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳
۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴
۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵
۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰	۲۰۱	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۴	۲۰۵	۲۰۶	۲۰۷	۲۰۸	۲۰۹	۲۱۰	۲۱۱	۲۱۲	۲۱۳	۲۱۴	۲۱۵	۲۱۶
۲۱۷	۲۱۸	۲۱۹	۲۲۰	۲۲۱	۲۲۲	۲۲۳	۲۲۴	۲۲۵	۲۲۶	۲۲۷	۲۲۸	۲۲۹	۲۳۰	۲۳۱	۲۳۲	۲۳۳	۲۳۴	۲۳۵	۲۳۶	۲۳۷	۲۳۸	۲۳۹	۲۴۰	۲۴۱	۲۴۲	۲۴۳	۲۴۴	۲۴۵	۲۴۶	۲۴۷
۲۴۸	۲۴۹	۲۵۰	۲۵۱	۲۵۲	۲۵۳	۲۵۴	۲۵۵	۲۵۶	۲۵۷	۲۵۸	۲۵۹	۲۶۰	۲۶۱	۲۶۲	۲۶۳	۲۶۴	۲۶۵	۲۶۶	۲۶۷	۲۶۸	۲۶۹	۲۷۰	۲۷۱	۲۷۲	۲۷۳	۲۷۴	۲۷۵	۲۷۶	۲۷۷	۲۷۸
۲۷۹	۲۸۰	۲۸۱	۲۸۲	۲۸۳	۲۸۴	۲۸۵	۲۸۶	۲۸۷	۲۸۸	۲۸۹	۲۹۰	۲۹۱	۲۹۲	۲۹۳	۲۹۴	۲۹۵	۲۹۶	۲۹۷	۲۹۸	۲۹۹	۳۰۰	۳۰۱	۳۰۲	۳۰۳	۳۰۴	۳۰۵	۳۰۶	۳۰۷	۳۰۸	۳۰۹
۳۱۰	۳۱۱	۳۱۲	۳۱۳	۳۱۴	۳۱۵	۳۱۶	۳۱۷	۳۱۸	۳۱۹	۳۲۰	۳۲۱	۳۲۲	۳۲۳	۳۲۴	۳۲۵	۳۲۶	۳۲۷	۳۲۸	۳۲۹	۳۳۰	۳۳۱	۳۳۲	۳۳۳	۳۳۴	۳۳۵	۳۳۶	۳۳۷	۳۳۸	۳۳۹	۳۴۰
۳۴۱	۳۴۲	۳۴۳	۳۴۴	۳۴۵	۳۴۶	۳۴۷	۳۴۸	۳۴۹	۳۵۰	۳۵۱	۳۵۲	۳۵۳	۳۵۴	۳۵۵	۳۵۶	۳۵۷	۳۵۸	۳۵۹	۳۶۰	۳۶۱	۳۶۲	۳۶۳	۳۶۴	۳۶۵	۳۶۶	۳۶۷	۳۶۸	۳۶۹	۳۷۰	۳۷۱
۳۷۲	۳۷۳	۳۷۴	۳۷۵	۳۷۶	۳۷۷	۳۷۸	۳۷۹	۳۸۰	۳۸۱	۳۸۲	۳۸۳	۳۸۴	۳۸۵	۳۸۶	۳۸۷	۳۸۸	۳۸۹	۳۹۰	۳۹۱	۳۹۲	۳۹۳	۳۹۴	۳۹۵	۳۹۶	۳۹۷	۳۹۸	۳۹۹	۴۰۰	۴۰۱	۴۰۲
۴۰۳	۴۰۴	۴۰۵	۴۰۶	۴۰۷	۴۰۸	۴۰۹	۴۱۰	۴۱۱	۴۱۲	۴۱۳	۴۱۴	۴۱۵	۴۱۶	۴۱۷	۴۱۸	۴۱۹	۴۲۰	۴۲۱	۴۲۲	۴۲۳	۴۲۴	۴۲۵	۴۲۶	۴۲۷	۴۲۸	۴۲۹	۴۳۰	۴۳۱	۴۳۲	۴۳۳
۴۳۴	۴۳۵	۴۳۶	۴۳۷	۴۳۸	۴۳۹	۴۴۰	۴۴۱	۴۴۲	۴۴۳	۴۴۴	۴۴۵	۴۴۶	۴۴۷	۴۴۸	۴۴۹	۴۵۰	۴۵۱	۴۵۲	۴۵۳	۴۵۴	۴۵۵	۴۵۶	۴۵۷	۴۵۸	۴۵۹	۴۶۰	۴۶۱	۴۶۲	۴۶۳	۴۶۴
۴۶۵	۴۶۶	۴۶۷	۴۶۸	۴۶۹	۴۷۰	۴۷۱	۴۷۲	۴۷۳	۴۷۴	۴۷۵	۴۷۶	۴۷۷	۴۷۸	۴۷۹	۴۸۰	۴۸۱	۴۸۲	۴۸۳	۴۸۴	۴۸۵	۴۸۶	۴۸۷	۴۸۸	۴۸۹	۴۹۰	۴۹۱	۴۹۲	۴۹۳	۴۹۴	۴۹۵
۴۹۶	۴۹۷	۴۹۸	۴۹۹	۵۰۰	۵۰۱	۵۰۲	۵۰۳	۵۰۴	۵۰۵	۵۰۶	۵۰۷	۵۰۸	۵۰۹	۵۱۰	۵۱۱	۵۱۲	۵۱۳	۵۱۴	۵۱۵	۵۱۶	۵۱۷	۵۱۸	۵۱۹	۵۲۰	۵۲۱	۵۲۲	۵۲۳	۵۲۴	۵۲۵	۵۲۶
۵۲۷	۵۲۸	۵۲۹	۵۳۰	۵۳۱	۵۳۲	۵۳۳	۵۳۴	۵۳۵	۵۳۶	۵۳۷	۵۳۸	۵۳۹	۵۴۰	۵۴۱	۵۴۲	۵۴۳	۵۴۴	۵۴۵	۵۴۶	۵۴۷	۵۴۸	۵۴۹	۵۵۰	۵۵۱	۵۵۲	۵۵۳	۵۵۴	۵۵۵	۵۵۶	۵۵۷
۵۵۸	۵۵۹	۵۶۰	۵۶۱	۵۶۲	۵۶۳	۵۶۴	۵۶۵	۵۶۶	۵۶۷	۵۶۸	۵۶۹	۵۷۰	۵۷۱	۵۷۲	۵۷۳	۵۷۴	۵۷۵	۵۷۶	۵۷۷	۵۷۸	۵۷۹	۵۸۰	۵۸۱	۵۸۲	۵۸۳	۵۸۴	۵۸۵	۵۸۶	۵۸۷	۵۸۸
۵۸۹	۵۹۰	۵۹۱	۵۹۲	۵۹۳	۵۹۴	۵۹۵	۵۹۶	۵۹۷	۵۹۸	۵۹۹	۶۰۰	۶۰۱	۶۰۲	۶۰۳	۶۰۴	۶۰۵	۶۰۶	۶۰۷	۶۰۸	۶۰۹	۶۱۰	۶۱۱	۶۱۲	۶۱۳	۶۱۴	۶۱۵	۶۱۶	۶۱۷	۶۱۸	۶۱۹
۶۲۰	۶۲۱	۶۲۲	۶۲۳	۶۲۴	۶۲۵	۶۲۶	۶۲۷	۶۲۸	۶۲۹	۶۳۰	۶۳۱	۶۳۲	۶۳۳	۶۳۴	۶۳۵	۶۳۶	۶۳۷	۶۳۸	۶۳۹	۶۴۰	۶۴۱	۶۴۲	۶۴۳	۶۴۴	۶۴۵	۶۴۶	۶۴۷	۶۴۸	۶۴۹	۶۵۰
۶۵۱	۶۵۲	۶۵۳	۶۵۴	۶۵۵	۶۵۶	۶۵۷	۶۵۸	۶۵۹	۶۶۰	۶۶۱	۶۶۲	۶۶۳	۶۶۴	۶۶۵	۶۶۶	۶۶۷	۶۶۸	۶۶۹	۶۷۰	۶۷۱	۶۷۲	۶۷۳	۶۷۴	۶۷۵	۶۷۶	۶۷۷	۶۷۸	۶۷۹	۶۸۰	۶۸۱
۶۸۲	۶۸۳	۶۸۴	۶۸۵	۶۸۶	۶۸۷	۶۸۸	۶۸۹	۶۹۰	۶۹۱	۶۹۲	۶۹۳	۶۹۴	۶۹۵	۶۹۶	۶۹۷	۶۹۸	۶۹۹	۷۰۰	۷۰۱	۷۰۲	۷۰۳	۷۰۴	۷۰۵	۷۰۶	۷۰۷	۷۰۸	۷۰۹	۷۱۰	۷۱۱	۷۱۲
۷۱۳	۷۱۴	۷۱۵	۷۱۶	۷۱۷	۷۱۸	۷۱۹	۷۲۰	۷۲۱	۷۲۲	۷۲۳	۷۲۴	۷۲۵	۷۲۶	۷۲۷	۷۲۸	۷۲۹	۷۳۰	۷۳۱	۷۳۲	۷۳۳	۷۳۴	۷۳۵	۷۳۶	۷۳۷	۷۳۸	۷۳۹	۷۴۰	۷۴۱	۷۴۲	۷۴۳
۷۴۴	۷۴۵	۷۴۶	۷۴۷	۷۴۸	۷۴۹	۷۵۰	۷۵۱	۷۵۲	۷۵۳	۷۵۴	۷۵۵	۷۵۶	۷۵۷	۷۵۸	۷۵۹	۷۶۰	۷۶۱	۷۶۲	۷۶۳	۷۶۴	۷۶۵	۷۶۶	۷۶۷	۷۶۸	۷۶۹	۷۷۰	۷۷۱	۷۷۲	۷۷۳	۷۷۴
۷۷۵	۷۷۶	۷۷۷	۷۷۸	۷۷۹	۷۸۰	۷۸۱	۷۸۲	۷۸۳	۷۸۴	۷۸۵	۷۸۶	۷۸۷	۷۸۸	۷۸۹	۷۹۰	۷۹۱	۷۹۲	۷۹۳	۷۹۴	۷۹۵	۷۹۶	۷۹۷	۷۹۸	۷۹۹	۸۰۰	۸۰۱	۸۰۲	۸۰۳	۸۰۴	۸۰۵
۸۰۶	۸۰۷	۸۰۸	۸۰۹	۸۱۰	۸۱۱	۸۱۲	۸۱۳	۸۱۴	۸۱۵	۸۱۶	۸۱۷	۸۱۸	۸۱۹	۸۲۰	۸۲۱	۸۲۲	۸۲۳	۸۲۴	۸۲۵	۸۲۶	۸۲۷	۸۲۸	۸۲۹	۸۳۰	۸۳۱	۸۳۲	۸۳۳	۸۳۴	۸۳۵	۸۳۶
۸۳۷	۸۳۸	۸۳۹	۸۴۰	۸۴۱	۸۴۲	۸۴۳	۸۴۴	۸۴۵	۸۴۶	۸۴۷	۸۴۸	۸۴۹	۸۵۰	۸۵۱	۸۵۲	۸۵۳	۸۵۴	۸۵۵	۸۵۶	۸۵۷	۸۵۸	۸۵۹	۸۶۰	۸۶۱	۸۶۲	۸۶۳	۸۶۴	۸۶۵	۸۶۶	۸۶۷
۸۶۸	۸۶۹	۸۷۰	۸۷۱	۸۷۲	۸۷۳	۸۷۴	۸۷۵	۸۷۶	۸۷۷	۸۷۸	۸۷۹	۸۸۰	۸۸۱	۸۸۲	۸۸۳	۸۸۴	۸۸۵	۸۸۶	۸۸۷	۸۸۸	۸۸۹	۸۹۰	۸۹۱	۸۹۲	۸۹۳	۸۹۴	۸۹۵	۸۹۶	۸۹۷	۸۹۸
۸۹۹	۹۰۰	۹۰۱	۹۰۲	۹۰۳	۹۰۴	۹۰۵	۹۰۶	۹۰۷	۹۰۸	۹۰۹	۹۱۰	۹۱۱	۹۱۲	۹۱۳	۹۱۴	۹۱۵	۹۱۶	۹۱۷	۹۱۸	۹۱۹	۹۲۰	۹۲۱	۹۲۲	۹۲۳	۹۲۴	۹۲۵	۹۲۶	۹۲۷	۹۲۸	۹۲۹
۹۳۰	۹۳۱	۹۳۲	۹۳۳	۹۳۴	۹۳۵	۹۳۶	۹۳۷	۹۳۸	۹۳۹	۹۴۰	۹۴۱	۹۴۲	۹۴۳	۹۴۴	۹۴۵	۹۴۶	۹۴۷	۹۴۸	۹۴۹	۹۵۰	۹۵۱	۹۵۲	۹۵۳	۹۵۴	۹۵۵	۹۵۶	۹۵۷	۹۵۸	۹۵۹	۹۶۰
۹۶۱	۹۶۲	۹۶۳	۹۶۴	۹۶۵	۹۶۶	۹۶۷	۹۶۸	۹۶۹	۹۷۰	۹۷۱	۹۷۲	۹۷۳	۹۷۴	۹۷۵	۹۷۶	۹۷۷	۹۷۸	۹۷۹	۹۸۰	۹۸۱	۹۸۲	۹۸۳	۹۸۴	۹۸۵	۹۸۶	۹۸۷	۹۸۸	۹۸۹	۹۹۰	۹۹۱
۹۹۲	۹۹۳	۹۹۴	۹۹۵	۹۹۶	۹۹۷	۹۹۸	۹۹۹	۱۰۰۰	۱۰۰۱	۱۰۰۲	۱۰۰۳	۱۰۰۴	۱۰۰۵	۱۰۰۶	۱۰۰۷	۱۰۰۸	۱۰۰۹	۱۰۱۰	۱۰۱۱	۱۰۱۲	۱۰۱۳	۱۰۱۴	۱۰۱۵	۱۰۱۶	۱۰۱۷	۱۰۱۸	۱۰۱۹	۱۰۲۰	۱۰۲۱	۱۰۲۲

تاریخچه توپ



کلمه توپ، کلمه‌ای ترکی است به معنای هر چیز با شکل گرد.

بیشترین تعداد توپ در یک بازی مربوط به بیس بال است که در هر بازی بیس بال از ۹۰ عدد توپ استفاده می‌شود.



توپ بسکتبال سنگین‌ترین توپ بادی را در میان ورزش‌ها دارد. وزن آن ۶۲۰ گرم است.



توپ فوتبال آمریکایی اصلاً گرد نیست.



آیا می‌دانید؟
از توپ گلف هر چه بیشتر استفاده شود، قیمتش بالاتر می‌رود



توپ ورزش بولینگ حدود ۱۰ کیلوگرم وزن دارد



هر سال ۳۰۰ میلیون توپ تنیس تولید می‌شود



توپ‌های که ورزشکاران قوی‌ترین مردان جهان حمل می‌کنند، سنگین‌ترین توپ ورزشی محسوب می‌شود. ولی این توپ فقط جنبه وزنه دارد



۲۰۰ سال قبل از میلاد

چینی‌ها در یک بازی شبیه فوتبال از توپ ساخته شده از پوست حیوانات استفاده کردند.



۱۶۰۹

بازی چوب و توپ در این سال اختراع شد. این بازی در سال‌های بعد به «بیس بال» تغییر نام داد.



۱۶۱۸

اولین توپ گلف از پرغاز و چرم گاو ساخته شد.

۱۸۱۶

اولین بازی رسمی بیس بال انجام شد.

۱۸۵۵

چارلز گودید انگلیسی فوتبال را به دنیا معرفی کرد.



۱۸۹۱

جیمز نای اسمیت ورزش بسکتبال را به ثبت رساند.

۱۸۹۵

ورزش والیبال اختراع شد.



۱۹۰۷

توپ گرد امروزی اختراع شد و نام آن را «میدان تایمز» گذاشتند.



۱۹۶۵

توپ ماهوتی (لاستیکی) که ۶۰۰ کیلو بر سانتی‌متر فشار را تحمل می‌کرد، ساخته شد.

۲۰۰۱

بزرگ‌ترین توپ جیبی دنیا به قطر ۱/۵ متر ساخته شد.

۲۰۱۰

«توپ جابولانی»، به معنای «جشن با یازده رنگ» برای جام جهانی آفریقای جنوبی ساخته شد. هر رنگ نشانه یک بازیکن در زمین بود. این توپ هشت تکه بالاترین میزان کنترل و دقت را داشت.



۲۰۱۰

در این سال پرارزش‌ترین توپ توسط یک جواهرساز (هم‌زمان با جام جهانی) در آفریقای جنوبی ساخته شد که ارزش آن حدود ۲/۶ میلیون دلار بود.



مؤسسه فرهنگی هنری صبا



فراخوان

هفتمین دوره جشنواره عکاسی

گاه شمار:

* مهلت ارسال آثار: ۳۱ تیر ۱۳۹۱

* زمان داوری: مرداد ۱۳۹۱

* زمان برگزاری نمایشگاه و اعلام برگزیدگان: دهه اول مهرماه ۱۳۹۱

* موضوع:

□ گرایش آموزش و پرورش

(مدرسه، معلم، دانش آموزان، ساعت ورزش، کلاس درس، اردو، نمازخانه، کتابخانه، بابای مدرسه، آغاز سال تحصیلی، زنگ تفریح، کار دانش آموزان و ...)

□ گرایش ایران، سرزمین پرگهر

(بازی‌های محلی، آرامگاه مفاخر، کار، راهپیمایی، جشن‌ها، عزاداری‌ها و ...)

□ گرایش کار و جهاد اقتصادی

(کارآفرینی در خانه، اردوهای جهادی، کارهای دستی دانش آموزان، کارگاه‌های مدارس و ...)

□ گرایش آموزش هنر در مدارس

(زنگ هنر)، مشارکت مؤسسه فرهنگی هنری صبا

بخش جنبی:

• بخش جنبی در بخش دانش آموزی (۱۳ الی ۱۸ ساله) با «موضوع آزاد» برگزار خواهد شد.

امتیازها:

* عکس‌های برگزیده به صورت نمایشگاهی در معرض دید عموم قرار خواهد گرفت.
* به ازای هر یک از آثاری که به نمایشگاه راه یابد، مبلغ ۴۰۰۰۰ ریال به صاحب اثر پرداخت خواهد شد.
تبصره: دانش‌آموزانی که عکس‌هایشان به نمایشگاه راه می‌یابد، باید گواهی تحصیلی ارائه کنند.

* برای عکاسانی که آثارشان به نمایشگاه راه یابد، گواهی شرکت در نمایشگاه صادر می‌شود.

* * جوایز:

* نفر اول: تندیس جشنواره، دیپلم افتخار و ۱۸۰۰۰۰۰ ریال جایزه نقدی

* نفر دوم: لوح تقدیر و ۱۴۰۰۰۰۰ ریال جایزه نقدی

* نفر سوم: لوح تقدیر و ۱۰۰۰۰۰۰ ریال جایزه نقدی

* جایزه موضوع گرایش آموزش هنر در مدارس

نفر اول: ۱۰۰۰۰۰۰ ریال

نفر دوم: ۵۰۰۰۰۰۰ ریال

مقررات:

۱. شرکت همه عکاسان در این جشنواره، آزاد است.

۲. هر عکاس می‌تواند حداکثر ۷ عکس در هر گرایش ارسال کند.

۳. همه عکس‌ها باید به صورت چاپ دیجیتال یا آنالوگ باشد. پرینت رنگی با کیفیت مطلوب نیز پذیرفته می‌شود.

همه عکس‌ها، اعم از دیجیتال و آنالوگ باید همراه cd محتوای عکس‌های ارسالی با فرمت tiff یا jpeg و با dpi حداقل ۳۰۰ ارسال شود.

۱. ابعاد و اندازه عکس‌های ارسالی باید حداقل ۲۰ سانتی‌متر و طول آن حداکثر ۴۵ سانتی‌متر باشد.

۲. عکس‌ها نباید قاب یا پاسپار تو باشد.

۳. ارسال اثر توسط عکاسان به منزله قبول مالکیت اثر و اصال آن تلقی می‌شود و هیچ گونه مسئولیتی به عهده دبیرخانه نخواهد بود.

۴. به آثاری که پس از مهلت مقرر به دبیرخانه جشنواره ارسال شود، ترتیب اثر داده نخواهد شد.

۵. آثاری که به نمایشگاه راه نیابد، حداکثر ۲ ماه پس از برگزاری نمایشگاه، عودت داده می‌شوند.

۶. دبیرخانه، ضمن نهایت کوشش برای حفظ آثار، هیچ گونه مسئولیتی در قبال آسیب‌های ناشی از ارسال نامطلوب یا مشکلات پستی نخواهد داشت.

۷. هر عکاس باید برگه ارسال اثر را تکمیل نماید و پشت هر عکس بچسباند.

۸. ارسال عکس برای این جشنواره، به منزله قبول شرایط و مقررات آن است.

۹. تصمیم‌گیری درباره مسائل پیش‌بینی نشده، به عهده برگزارکننده است.

۱۰. از عکس‌های راه یافته به جشنواره، در نشریات دفتر استفاده خواهد شد.

برای دریافت برگه ارسال اثر به سایت مجلات رشد مراجعه کنید.

برگه ارسال اثر به هفتمین دوره جشنواره عکس رشد

نام و نام خانوادگی:

استان:

نشانی دقیق پستی:

تعداد اثر:

* آموزش و پرورش

* کار و جهاد اقتصادی

* گرایش دانش آموزی

* گرایش آموزش هنر در مدارس

شهر:

نشانی دبیرخانه: تهران صندوق پستی: ۳۳۳۱-۱۵۸۷۵

دبیرخانه جشنواره عکس رشد

www.rosdhdmag.ir

تلفن: ۸۸۸۳۹۲۳۲۲